هو العلیم

امر به معروف و نهی از منکر و شرائط آن

آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

اسرار ملکوت، جلد 1

 بِسم اللَه الرَّحمنِ الرَّحیم

## اساس دعوت انبیا تشویق به امور پسندیده و نهی از ظلم و فساد است

تمام انبیا و رسل الهی برای مقابله با سنّت‌ها و بدعت‌های خلاف فرستاده شده‌اند و مبارزه با ظلم و فساد و خلاف در سرلوحۀ برنامۀ تربیتی و آموزشی آنان قرار داشته است، و همۀ آنان نسبت به این معنا در میان امّت خود تصریح داشته‌اند.

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاك إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً \* قُلْ مَا أَسْأَلُكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍإِلَّا مَن شَاء أَن يتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً﴾ «ما تو را نفرستادیم مگر برای بشارت به نعیم الهی و فوز به مدارج اخروی و بیم دهنده از غضب و سخط حضرت حقّ (که مترتّب بر عصیان و سرکشی نوع بنی آدم در عالم دنیاست.) \* بگو ای رسول ما! من هیج اجر و مزدی را از شما مطالبه نمی‌کنم. اجر و پاداش من همانا حرکت شما در صراط مستقیم و راه به سوی پروردگار است.»[[1]](#footnote-1)

یعنی نفس اهتداء جامعه و خروج از ورطۀ انانیّت و تکبّر و خودمحوری و ستم، سرلوحۀ بعثت من و نتیجۀ زحمات و صدمات من است و جز این مطلوب و منظوری ندارم.

در سوره یس، آیه ٢٠ و ٢١ می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يسْعَى قَالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ \* اتَّبِعُوا مَنْ لا يسْأَلُكمْ أَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

«از نقطۀ دور شهر مردی پدیدار گشت و خطاب به آن قوم گفت: ای مردم از فرستادگان خدا پیروی نمایید! \* پیروی کنید از کسانی که هیچ پاداش و اجری مطالبه نمی‌کنند و خود از هدایت شدگان می‌باشند.»

و همین‌طور از بسیاری از پیامبران مانند هود و یونس و غیره، در قرآن کریم به این سبک یاد شده است، که جز هدایت امّت به راه راست و حرکت به سوی مرضای الهی و دوری جستن از مسیر باطل و خروج از وادی نفس امّاره هیچ مطالبه و منظوری ندارند. به طور کلّی نفس بعثت انبیا چیزی جز تربیت و هدایت بشر به سوی کمال نیست؛ و این مهمّ حاصل نخواهد شد مگر به دو امر:

اوّل: سوق و تشویق به انجام اموری که در جهت تربیت نفوس نقش اساسی و یا پسندیده دارند؛ مانند امر به واجبات و مستحبّات.

و دوّم: بیم و انذار از اموری که ـ عکس جهت نخست ـ در تخریب نفوس و تعطیل قوا و سدّ راه حرکت انسان قرار گرفته‌اند؛ بنابراین چنانچه در این حرکت تربیتی و در راستای این نظام تشریع از پرداختن به شقّ دوّم مسأله شانه خالی کنند، طبیعتاً مسألۀ رسالت ناتمام و زحمات بعثت بدون نتیجه خواهد ماند. و لهذا ما مشاهده می‌کنیم در آیات قرآن بسیار روی این نکته توجّه شده است و حتّی غیر انبیا از مردم نیز مکلّف به ادای این وظیفه گردیده‌اند، چنانچه در آیه سابق‌الذّکر خداوند علمای امّت را بر سکوت در مقابل امر خلاف و باطل مورد مذمّت و قدح قرار می‌دهد، و یا در آیۀ شریفه ١٠٤ از سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَلْتَكن مِّنكمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ وَأُوْلَـئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «باید گروهی از میان شما وجود داشته باشند که مردم را به راه پسندیده دعوت کنند و امر به معروف و نهی از کار زشت را در دستور کار خود قرار دهند؛ البتّه ایشان رستگارانند.»

و دیگر آیه نَفر است: ﴿فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يحْذَرُونَ﴾؛ «چرا عدّه‌ای از مسلمین برای تحصیل علوم دین و فهم در مسائل شریعت به بلاد علم کوچ نمی‌کنند و به تحصیل معارف دینی نمی‌پردازند تا پس از بازگشت به اوطان خود مردم را نسبت به تکالیف هشیار کنند و آنان را از اشتغال به کار خلاف باز دارند.»[[2]](#footnote-2)

در قرآن کریم آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر إلی ما شاء اللَه وجود دارد. به نحوی‌که این دو اصل به عنوان دو فرع مسلّم از فروع دین قرار گرفته است. و امّا روایات که باید گفت: آنچه از حضرات معصومین علیهم السّلام در باب انذار از عمل زشت و نهی از منکر و تبرّی از مخالفین شرع و متهتّکین به مسائل خلاف و اظهار ناخشنودی و طرد نسبت به عاملین قبائح وجود دارد، شاید از حدّ احصاء خارج باشد.

## روایت سیّدالشّهداء علیه السّلام دربارۀ امر به معروف و نهی از منکر

در کتاب شریف تحف العقول، حسن بن علیّ بن حسین بن شعبه از امام حسین علیه السّلام روایت می‌کند:

قالَ: و یُروَی عَن أمِیرِالمُؤمِنِینَ علیه السّلام:

«اعتَبِرُوا أیُّها النّاسُ بِما وَعَظَ اللَه بِهِ أولِیائَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الأحبارِ! إذ یَقولُ: ﴿لولا ينههم الربانيون و الاحبار عن قولهم الاثم﴾،[[3]](#footnote-3)و قالَ: ﴿لعن الذين كفروا من بني إسرائيل﴾ إلَی قَولِهِ: ﴿لَبِئْسَ مَا كانُواْ يفْعَلُونَ﴾؛[[4]](#footnote-4) و إنَّما عابَ اللَه ذَلِکَ علَیهِم لِأنَّهُم کانُوا یَرَونَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذِینَ بَینَ أظهُرِهِم المُنکَرَ و الفَسادَ، فَلا یَنهَونَهُم عَن ذَلِکَ رَغبَةً فِیَما کانُوا یَنالونَ مِنهُم و رَهبَةً مِمّا یَحذَرونَ. و اللَه یَقولُ: ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ﴾،[[5]](#footnote-5) و قالَ: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياء بَعْضٍ يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ﴾؛[[6]](#footnote-6) فَبَدَأَ اللَه بِالأمرِ بِالمَعروفِ و النَّهیِ عَنِ المُنکَرِ فَریضَةً مِنهُ لِعِلمِهِ بِأنَّها إذا أُدِّیَت و أُقیمَت، استَقامَتِ الفَرائِضُ کُلُّها هَیِّنُها و صَعبُها؛ و ذَلِکَ أنَّ الأمرَ بِالمَعرُوفِ و النَّهیَ عَنِ المُنکَرِ دُعاءٌ إلَی الإسلامِ مَعَ رَدِّ المَظالِمِ و مُخالَفَةِ الظّالِمِ و قِسمَةِ الفَی‌ءِ و الغَنائِمِ و أخذِ الصَّدَقاتِ مِن مَواضِعِها و وَضعِها فی حَقِّها.»

«حضرت سیّدالشّهداء از پدرش امیرمؤمنان علیهما السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

ای مردم! به موعظۀ الهی به بندگان مقرّبش توجّه نمایید و از مذمّت احبار و عالمان اهل کتاب عبرت گیرید، که می‌گوید: چرا علمای الهی و دانشمندان آنها ایشان را از گفتار زشت و سخن حرام باز نمی‌دارند؟ و هم‌چنین در جای دیگر از قرآن می‌فرماید: آن کسانی که کافر شدند از بنی‌اسرائیل مورد لعن الهی قرار دارند. تا اینجا که می‌فرماید: بسیار زشت و ناپسند است کار ایشان. سپس حضرت می‌فرماید: علّت مذمّت خداوند و انتقاد از علمای آنها این است که آنها اعمال زشت و ناروا از حکّام ظالم و مستبدّان و مستکبران جامعه مشاهده می‌کردند، ولی در مقام دفع و سرزنش و ردع آنها بر نمی‌آمدند؛ به دو جهت: جهت اوّل به واسطۀ طمع در منافع دنیوی و وصول به امیال شهوانی و هواهای نفسانی بود که از حکّام و این‌گونه افراد نصیب ایشان می‌گشت؛ و جهت دوّم به واسطۀ ترس از توبیخ و تهدید و بیم از تضییق و اعمال ناخوشایند آنان، در حالی‌که خداوند می‌فرماید: بیم و هراس از آنان به‌خود راه مدهید و از من بترسید. و در جایی دیگر خدای متعال می‌فرماید: جمیع مردان و زنان مؤمن بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند و صاحب امر و نهی و متولّی تربیت دیگرانند، مردم را امر به کار پسندیده می‌کنند و از ورود در افعال زشت و قبیح برحذر می‌دارند.

در اینجا خدای متعال مسألۀ امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان تکلیف واجب و فریضۀ الهی مطرح نموده است؛ زیرا می‌داند که اگر این دو فریضه انجام شود و به‌پای داشته شود، جمیع تکالیف و احکام فریضه الهی به‌پای داشته خواهد شد، چه آسان از آنها و چه مشکل از آنها. و علّت این مسأله آن است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و تحکیم مبانی اسلام و پیاده شدن دستورات و فرامین اسلام است، در عین طرد تمام تعدّی‌ها و کارهای ظالمانه و قلدرانه‌ای که تحقیقاً می‌تواند اثر بسیار نامطلوب در روند اصلاحی جامعه به سوی صلاح و رشد و سعادت داشته باشد، که همانا آن مخالفت با زورگویان و تقسیم بهره‌های اجتماعی و ملّی به جمیع اصناف ملّت به طور عادلانه و منافع ملّی در جهت صلاح جامعه نه در جهت مصالح فردی و شخصی و گروهی خاص، و گرفتن صدقات و اموال زائد و صرف آن در مواضع تعیین شده از جانب خداوند است.»[[7]](#footnote-7)

## مراتب امر به معروف و نهی از منکر در کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام

ابن‌جریر طبری در تاریخ خود از عبدالرّحمن بن أبی‌لیلی فقیه نقل می‌کند که شنیدم از علیّ علیه السّلام در روزی که با لشکر معاویه در صفّین روبرو شدیم:

أیُّها المُؤمِنُونَ! إنَّهُ مَن رَأیٰ عُدوانًا یُعمَلُ بِهِ و مُنکَرًا یُدعَی إلَیهِ، فَأنکَرَهُ بِقَلبِهِ فَقَد سَلِمَ و بَرِئَ؛ و مَن أنکَرَ بِلِسانِهِ فَقَد أُجِرَ و هُوَ أفضَلُ مِن صاحِبِهِ؛ و مَن أنکَرَهُ بِالسَّیفِ لِتَکونَ کَلِمَةُ اللَه العُلیا و کَلِمَةُ الظّالِمینَ السُّفلَی فَذَلِکَ الَّذِی أصابَ سَبیلَ الهُدَی و قامَ عَلَی الطَّریقِ و نَوَّرَ فی قَلبِهِ الیَقینَ؛

«ای گروه مؤمنان! کسی‌که ببیند که تجاوز به حقوق افراد در جامعه متداول و متعارف گشته است و به انجام کارهای زشت و ناپسند ترغیب و تشویق می‌شود، آنگاه خود را از مقابل این امور برکناری نهاده و صرفاً به قلب خویش از اینان برائت بجوید، پس به‌تحقیق خود را از گیرودار کشمکش‌ها وحرف و نقل‌ها و چه بسا ایرادات و مذمّت‌ها رهانیده و راه خود را به سلامت می‌پیماید. و کسی‌که با زبان خویش به مقابله با این اعمال زشت بپردازد، نزد خداوند مأجور و مُثاب خواهد بود و طبیعتاً از آن شخص اوّل افضل و ارجح است. و امّا کسی‌که نه تنها با قلب و زبان کار اینان را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد، بلکه با اقدام عملی و قیام با شمشیر به نبرد با اهریمنان کفر و فساد و دشمنان خدا بپردازد تا اینکه راه الهی و صعود به مراتب عزّت و شرافت و استکمال نفوس هموار گردد و مسیر انحراف و انحطاط به عالم بهیمیّت و شهوانیّت و کثرات مسدود شود و نفوذ کلمۀ ستمکاران از بین برود، پس این شخص همانا که به راه راست هدایت یافته و سعادت ابدی را برای خود به ارمغان آورده است؛ این افراد بر طریق مستقیم ثابت، و نور یقین در قلوبشان همواره تابناک و روشنگر خواهد بود.»[[8]](#footnote-8)

## عمل به امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر شناخت دقیق این دو اصل

البته پر واضح است که فریضۀ امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر شناخت صحیح و دقیق از دو پدیدۀ معروف و منکر است. و چه بسا بسیاری از افراد در اصل مسألۀ شناخت و یا در نحوۀ برخورد با این دو مطلب دارای نقاط ضعف و نقایصی هستند؛ زیرا مسألۀ امر به معروف و نهی از منکر هم در زمینۀ شناخت و معرفت معروف و منکر، و هم در زمینۀ اجرای این دو اصل دارای مراتب متفاوت و به عبارتی دیگر از مقولۀ تشکیک است؛ تشکیک در مفاهیم معروف و منکر و تشکیک در مراحل وجودی جریان این دو اصل.

طبیعی است که فهم افراد و وسعت اطّلاعات آنها و اختلاف مراتب نفس در قبال مسألۀ امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است. اگرچه ادراک مفاهیم بدیهی و سادۀ این دو مقوله برای افراد عادی میسّر است، ولی قطعاً راه وصول به مراتب عالیۀ معروف و دقائق و ظرایف منکر به روی هر کسی گشوده نیست.

و لهذا هم‌چنان‌که جمیع آحاد جامعه باید خود را در برخورد با این دو مسأله حیاتی و زیربنایی تشکّل جامعه و مدنیّت بر اساس اصول محرزۀ شریعت و مبانی متقنۀ مکتب توحید متعهّد و مسئول بدانند، همین‌طور دخالت در مسائل غامضۀ معروف و منکر و نحوۀ اجرای این دو اصل را نیز باید منحصر در نفوس بی‌آلایش و منزّه از هواهای نفسانی و قلوب مبرّای از دغدغه‌های عالم کثرات و توغّل در حیطۀ جولان نفس امّاره توسّط علمای راستین شرع مبین و دانشمندان ربّانی و الهی که عارف به مبانی و تعالیم واقعی اسلام هستند، بدانند. و لذا باید گفت که هر کس لازم است قدر و قیمت و ارزش وجودی خویش را بداند و در حیطۀ فهم و ادراک و سعه وجودی علمی و اخلاقی خود قدم بردارد نه بیشتر.[[9]](#footnote-9)

## کلام امام صادق علیه السّلام در لزوم شناخت و قدرت بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر

در اینجا مناسب است روایتی شریف از امام صادق علیه السّلام در تبیین مطالب سابق‌الذّکر بیان گردد. مرحوم کلینی در کتاب کافی از علیّ بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند:

و سُئِلَ عَنِ الأمرِ بِالمَعرُوفِ و النَّهیِ عَنِ المُنکَرِ، أ واجِبٌ هُوَ عَلَی الأُمَّةِ جَمیعًا؟ فَقالَ: «لا.» فَقیلَ لَهُ: و لِمَ؟

قالَ: «إنَّما هُوَ عَلَی القَوِیِّ المُطاعِ العالِمِ بِالمَعروفِ مِنَ المُنکَرِ، لا عَلَی الضَّعیفِ الَّذی لا یَهتَدِی سَبیلًا إلَی أیٍّ مِن أیٍّ یَقولُ مِنَ الحَقِّ إلَی الباطِلِ. و الدَّلیلُ عَلَی ذَلِکَ کِتابُ اللَه عَزَّوَجَلَّ، قَولُهُ: ﴿وَلْتَكن مِّنكمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ﴾،[[10]](#footnote-10) فَهَذا خاصٌّ غَیرُ عامٍّ؛ کَما قالَ اللَه عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يعْدِلُونَ﴾،[[11]](#footnote-11) و لَم یَقُل: عَلَی أُمَّةِ مُوسَی و لا عَلَی کُلِّ قَومِهِ؛ و هُم یَومَئِذٍ أُمَمٌ مُختَلِفَةٌ، و الأُمَّةُ واحِدَةٌ فَصاعِدًا، کَما قالَ اللَه عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّهِ﴾[[12]](#footnote-12) یَقولُ: مُطیعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ. و لَیسَ عَلَی مَن یَعلَمُ ذَلِکَ فی هَذِهِ الهُدنَةِ مِن حَرَجٍ إذا کانَ لا قُوَّةَ لَهُ و لا عُذرَ و لا طاعَةَ.»

قالَ مَسعَدَةُ: و سَمِعتُ أباعَبدِاللَه علیه السّلام یَقولُ و سُئِلَ عَنِ الحَدیثِ الَّذی جاءَ عَنِ النَّبِیَّ صَلَّی اللَه علَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ: «إنَّ أفضَلَ الجِهادِ کَلِمَةُ عَدلٍ عِندَ إمامٍ جائِرٍ»، مامَعناهُ؟

قالَ: «هَذا عَلَی أن یَأمُرَهُ بَعدَ مَعرِفَتِهِ، و هُوَ مَعَ ذَلِکَ یَقبَلُ مِنهُ؛ و إلّا فَلا.»

«مسعدة بن صدقه می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که در جواب کسی‌که سؤال کرد از آن حضرت: آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر جمیع افراد امّت؟ فرمودند: ”خیر، بر همه واجب نیست.“ سپس به آن حضرت گفته شد: به چه جهت؟

فرمود: ”به تحقیق که امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر فردی که دارای قوّت و نفوذ کلمه است و افراد از او اطاعت می‌کنند و به حقیقت امر به معروف و نهی از منکر و حدود و ثغور آن عالم و واقف می‌باشد؛ نه بر فرد ضعیفی که راه به جایی نبرده است و از ادراک صحیح و فهم واقعی محتوای این دو اصل ناتوان می‌باشد، و چه بسا بخواهد حقّی را بیان و اظهار کند ولی با باطلی مزج و خلط می‌نماید. و دلیل بر این مطلب کتاب خدای عزّوجلّ است که می‌فرماید: از میان شما مؤمنان باید گروهی به‌پا خیزند و مردم را به امر خیر و کار نیک دعوت نمایند و از رفتار زشت و ناروا برحذر دارند.

این آیه دلالت دارد که مقصود گروهی خاص می‌باشند نه جمیع افراد امّت؛ هم‌چنان‌که در جای دیگر خدا می‌فرماید: و از میان قوم موسی گروهی باشند که مردم را به حقّ دعوت می‌نمایند و اساس امور خود را بر عدل پایه‌گذاری می‌کنند. و نفرمود: بر جمیع امّت موسی واجب است، و نفرمود: بر هر قوم و گروهی واجب است؛ در حالی‌که در زمان حضرت موسی گروه‌ها و امّت‌های زیادی بودند، و امّت به یک فرد و بیشتر اطلاق می‌شود، چنانچه خدای متعال دربارۀ حضرت ابراهیم علیه السّلام می‌فرماید: به درستی‌که ابراهیم امّتی بود مطیع پروردگار، یعنی منقاد پروردگار از هر حیث و هر جهت.

بنابراین در این زمان که زمان سکوت و آرامش است چنانچه شخصی واجد شرایط سابق‌الذّکر نباشد، یعنی فاقد قدرت و افرادی که او را تأیید نمایند و از او اطاعت کنند باشد، بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از او ساقط می‌گردد.“

مسعده می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام در جواب کسی‌که از آن حضرت از معنی این حدیث که از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رسیده است سؤال نمود؛ رسول خدا فرمود: ”با فضیلت‌ترین مبارزه‌ها در راه خدا سخن عدلی است که در پیشگاه حاکم جائر و امام ظالم گفته شود.“

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ”معنای این حدیث این است که آن شخص، حاکم جائر و امام ظالم را به راه راست و طریق عدل دعوت نماید. البتّه پس از اینکه کاملاً به اطراف و جوانب مسأله واقف باشد و علم و اطّلاع کافی نسبت به حقیقت دعوت داشته باشد، و در عین حال آن حاکم و امام جائر نیز سخن او را بشنود و کلام و موعظۀ او را به‌دیدۀ قبول بنگرد. و در غیر این‌صورت امر به معروف و نهی از منکر بر آن شخص واجب نمی‌باشد.“»[[13]](#footnote-13)

## شرایط اساسی امر به معروف و نهی از منکر

### شرط اوّل: شناخت مأمورٌ به و منهیٌّ عنه

از این بیان استفاده می‌شود که در امر به معروف و نهی از منکر رعایت این دو مسأله ضروری است:

مسأله اول: هر شخص با هر موقعیّت و محدودیّت علمی و وسعت اطّلاعات در مسائل شرعی و امور اخلاقی نمی‌تواند متصدّی امر به معروف و نهی از منکر بدون توجّه به هیچ محدودیّتی شود و خود را در قبال این فریضه الهی مطلق‌العنان و مختار بداند، بلکه باید شرایط آمریّت را حیازت کند و از جمله آنها بلکه اهمّ از آنها شناخت و معرفت به مأمورٌ به و منهیٌّ عنه است؛ و الاّ چه بسا که امر او موجب تبعات و توالی مفاسدی خواهد شد و همان زمینه و روزنۀ اندک جهت تلقّی به قبول مطلب حق نیز از بین خواهد رفت. نظیر دعوت به اسلام و ارشاد آن مرد مسلمان که همسایۀ نصرانی خود را به پذیرش اسلام ملزم نمود، و بعد دست او را گرفته به مسجد برد و از یک ساعت به اذان صبح تا هنگام فریضۀ ظهر او را مکلّف به قرائت نوافل و اوراد و اذکار نمود، و پس از ادای فریضۀ ظهر نیز او را به جلوس در مسجد و استفاده از انوار و روحانیّت مسجد ترغیب نمود تا ادای نماز عصر، و کذلک ادامۀ اذکار و قرائت قرآن و ادعیۀ وارده تا وقت زوال مغرب، و همین‌طور تا هنگام نماز عشاء؛ و در این وقت او را با جسمی خسته و اعصابی کوفته و روانی آزرده و خُلقی تنگ روانۀ منزلش نمود. باز یک ساعت قبل از اذان صبح به درب منزل همسایه آمد و آواز در داد که برای رفتن به مسجد آماده شود. همسایۀ تازه مسلمان که از اعمال روز گذشته و شدّت تعب و رنج تکالیف مقرّره جانش به ستوه آمده بود، بدون آنکه درب را باز کند از صحن حیاط پاسخ داد: آقاجان برو پی کارت! این دین شما به درد افراد بی‌کار و علاّف می‌خورد و موجب تباهی زندگی و ازهم‌گسیختگی کانون خانواده و ضروریّات زندگی خواهد شد.[[14]](#footnote-14) گرچه در این باب سخن بسیار است و إن‌شاءاللَه در موقع مناسب خود، راجع به این موضوع بحث کافی بحول و قوّه الهی انجام خواهد شد، ولی در اینجا نسبت به بعضی از مصادیق و موارد مبتلا بها که متأسّفانه در جامعۀ ما جریان دارد اشاره می‌کنیم.[[15]](#footnote-15)

### شرط دوّم: وجود شرایط مساعد

امّا مسألۀ دوّم که قابلیّت قبول و وجود شرایط مساعد جهت بیان امر به معروف و نهی از منکر است:

باید به این نکته توجّه داشت که زمینۀ مساعد برای امر به معروف و نهی از منکر به معنای پذیرش تمام عیار و قبول صددرصد نسبت به این دو اصل اساسی در مبانی فقه شیعه نیست؛ چه اینکه این مطلب ممکن است در هیچ زمانی تحقّق پیدا نکند؛ بلکه به معنای تشخیص صحیح موقعیّت مخاطب و ظرف تحقّق این اصل است. آمر به معروف و ناهی از منکر باید کاملاً به شرایط محیط و زمان و خصوصیّات مخاطبین اطّلاع و اشراف داشته باشد؛ چه بسا طرح یک نکته در جایی مفید و در ظرف و موقعیّتی دیگر کاملاً مضرّ خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: نُصحُکَ بَینَ المَلَإ تَقریعٌ؛ «چه بسا نصیحت در مقابل دیگران موجب سرشکستگی مخاطب و خرد شدن شخصیّت و از بین رفتن شئونات او می‌گردد.»[[16]](#footnote-16)

پیامبر گرامی اسلام در ارتباط با بلاغ و ابلاغ پیام رسالت خود به زعماء و زمامداران زمان خود دقیقاً به این نکته توجّه داشتند و کاملاً رعایت موقعیّت آنها را در این راستا می‌نمودند. خدای متعال در قرآن کریم راجع به رسول برگزیده‌اش چنین می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَه لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِك﴾؛

«و به واسطۀ بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکو برخورد می‌نمایی. و اگر با درشتی و سختی و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزرده خاطر از پیش تو می‌رمیدند (و دیگر نصایح و کلمات معجزآسایت بر دل آنان مؤثّر نمی‌افتاد).»[[17]](#footnote-17)

در آیه دیگر خطاب به حضرت موسی و هارون می‌فرماید: ﴿اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى \* فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يتَذَكرُ أَوْ يخْشَى﴾.[[18]](#footnote-18)

این آیه تحقیقاً یکی از کثیر آیاتی است که باید هرچه بیشتر در آن غور و دقّت و مطالعه نمود. و سزاوار است زعمای حکومت اسلامی دقیقاً آن را مورد مطالعه و تحقیق و تبعیّت و اسوه قرار دهند، و از وحی پروردگار به رسول مکرّمش حضرت موسی علیه السّلام به نکات دقیق و ظریف آن پی ببرند. و ما إن‌شاءاللَه به حول و قوّه الهی در مباحث آتیه که راجع به وظیفه و تکلیف حکّام اسلام و شیوۀ تبلیغ و انذار اُمرای حکومت اسلامی بحث خواهیم نمود، مفصّلاً از این آیه شریفه سخن به میان خواهیم آورد. مجملاً اینکه خداوند می‌فرماید: «ای موسی و هارون! به سوی فرعون رهسپار شوید که او را طغیان و سرکشی در قبال ربوبیّت ما فراگرفته، و پا را از حدود عبودیّت بیرون نهاده است و دعوی الوهیّت می‌نماید \* امّا باید متوجّه باشید که با زبانی نرم و ملایم و سخنانی موزون او را به توحید دعوت نمایید، شاید که در دل او کارگر افتد و به راه راست متمایل گردد و ترس از هلاکت او را از منجلاب انانیّت نجات بخشد.»

در اینجا فرق بین دعوت انبیا و اولیای الهی با سایر افراد از منتحلین و متشبّثین به آنها و متشبّهین به روش و سیره و مرام آنها کاملاً واضح می‌گردد.

## فرق بین تبلیغ انبیاء و اولیای الهی با سایر افراد

در دعوت انبیا و اولیای الهی، نفس هیچ نقش و دخالتی در تبلیغ و دعوت ندارد، و فقط و فقط بر اساس تعلّق تکلیف از جانب پروردگار و اتیان به واجبات عبودیّت و انقیاد در برابر حکم و مشیّت الهی است، چه به نتیجه برسد یا نرسد.

امّا در دعوت سایر افراد، مسألۀ دخالت هواهای نفسانی و رذائل از صفات و ملکات شخصی گرچه در قالب و هیئت دعوت به سوی پروردگار و تحقّق اهداف عالیۀ دین مبین صورت پذیرد، کاملاً تأثیر خود را در کیفیّت ارائۀ دعوت و انذار بروز و ظهور می‌دهد، و حتّی برای یک فرد عامی واضح می‌گردد که ورای دعوت به توحید و ارزش‌های والای انسانی و کسب ملکات فاضله، مسائل نفسانی و حبّ و بغض دنیوی و تحصیل منافع شخصی ـ از وصول به ریاسات و مراتب عالیۀ آمریّت و ناهویّت و ارضاء ملکات رذیله نفس سرکش و تربیت نشده ـ در میان است.

خدا به حضرت موسی علیه السّلام می‌فرماید: گرچه فرعون دعوی الوهیّت و خدایی نموده و پا را از حریم عبودیّت فراتر نهاده است، ولی هنوز قلب او تهیّؤ و استعداد تلقّی کلام حق را از دست نداده است و چنانچه با او به مدارا و منطق صحیح ـ نه با دشنام و طرد و لعن و دورباش و باید و نباید ـ صحبت شود ممکن است بر اساس مرتکزات فطری و اندوختۀ عقلانی مطالب حق را بپذیرد و دست از عناد و لجاج بردارد.

## اطلاق و تشديد آيات قرآن در لزوم قيام به حقّ و گسترش قسط در جامعه‌

ما در قرآن مجيد آياتى بر وجوب امر به معروف و نهى از منکر و قيام به قسط داريم؛ و اين آيات اطلاق داشته و اختصاصى به زمانى دون زمانى ندارد. پس إطلاق آنها شامل زمان غيبت، و نسبت به يک يک افراد مسلمان خواهد بود که آنها نبايد با يهود و نصارى آشنايى و مودّت و دوستى داشته باشند و آنها را به خود راه بدهند.

﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكمْ لَا يأْلُونَكمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوهِهِمْ وَ مَا تُخْفِى صُدُورُهُمْ أَكبَرُ﴾.[[19]](#footnote-19)

و يا مانند آيه: ﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كونُوا قَومِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يجْرِمَنَّكمْ شَنَئَانُ قَوْمٍ عَلَى‌ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى‌ وَ اتَّقُوا اللَه إِنَّ اللَه خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.[[20]](#footnote-20)

اى کسانى که إيمان آورديد، شما بايد بر پادارندگان و برافرازندگان در راه خدا و براى خدا باشيد! قوّام در راه خدا و هر چه فى سبيل اللَه است (أعمّ از نماز و روزه و امر بمعروف و نهى از منکر و جهاد و صدقات و زکوات و نکاح و کسب و کار) باشيد؛ و هر چيزى که در راه خدا امضاء شده، بر عهده شماست.

يعنى قيام به حقّ کنيد و لواء حقّ را برافرازيد، تا مردم در زير لواى شما و در تحت قيام شما از بهره‌هاى معنوى متمتّع باشند. شما بايد نسبت به تمام مردم عالم، شهداء بالقسط و گواهان به عدل و ناظر و گواه باشيد (گواهى لَهِ خود و عليه ديگرى نداده، گواه به صدق و به حقّ باشيد). و اگر افرادى با شما دشمنى ورزيدند موجب اين نشود که شما از راه عدالت انحراف پيدا کنيد و حکم عليه آنها و لَهِ دوستان خود بدهيد. در هر حال بايد حکم به عدالت کنيد، خواه به دشمنان خود و خواه به دوستان خود. اين طريق و مسير به تقوى نزديکتر است و شما را در پاکيزگى و مصونيّت از حوادث نفسانى و شيطانى بهتر نگاه مى‌دارد.

﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كونُوا قَومِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى‌ أَنْفُسِكمْ أَوِ الْولِدَينِ وَ الاقْرَبِينَ إِن يكنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَه أَوْلَى‌ بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى‌ أَن تَعْدِلُوا وَ إِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَه كانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.[[21]](#footnote-21)

باز در اين آيه بنحو عموم مى‌فرمايد: ﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، اى کسانيکه إيمان آورديد، شما برافرازندگان و بر پادارندگان حقّ و قسط در ميان مردم باشيد و پرچم عدالت را در دست بگيريد؛ و نه تنها خود قائم به قسط بوده، بلکه قوّام به قسط باشيد. يعنى نه اينکه شما فقط در بين خود و خانواده خود عدالت و قسط را عملى کنيد، بلکه بايد همه أفراد قيامشان به شما باشد و در قسط و عدل نگهدار و پاسدار و نگهبان باشيد. شما بايد گواه باشيد؛ گواه لِلَّه، گواه بحقّ، گواه به صدق؛ و اگرچه گواهى و شهادت عليه شما يا نزديکانتان باشد، گواهى به حقّ بدهيد. اگر ديديد شخصى فقير است، به واسطه فقر بر او دل نسوزانيد و حکم شهادت لَهِ او ندهيد و نگوئيد اين شخصِ بيچاره و ضعيفى‌ است. حکم را بر أساس حقّ قرار بدهيد. خدا أولى است بر آن فقير و غنىّ؛ و ولايتش بر آنها بيشتر است از خود آنها. او بيشتر ملاحظه حقّ را دارد و حکم به حقّ مى‌کند. پس متابعت از هواى خود نکنيد و هميشه در راه عدالت حرکت کنيد. در أداى شهادت صريح و روشن حقيقت را بيان کنيد؛ نه اينکه به قسمى مجمل و مبهم باشد که بالمآل لَهِ شخص محبوب خود قرار گيرد. يا اينکه با وجود علم و اطّلاع از واقعيّت بکلّى از شهادت إعراض کنيد و شهادت ندهيد. و بدانيد که خداوند به أعمال و نيّات شما مطّلع و خبير است. و در آنچه انجام خواهيد داد مورد بازخواست قرار خواهيد گرفت.

در اين آيات، عنوان ﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ بدون إشکال خطاب به عامّه مکلَّفين است، أعمّ از مرد و زن.

در سوره مائده در سه مورد: ذيل آيات ٤٤ و ٤٥ و ٤٧ به ترتيب وارد است: ﴿وَ مَن لَّمْ يحْكم بِمَآ أَنزَلَ اللَه فَأُولَئِك هُمُ الْكفِرُونَ ﴾ ـ ﴿ وَ مَن لَّمْ يحْكم بِمَآ أَنزَلَ اللَه فَأُولَئِك هُمُ الظَّلِمُونَ﴾ ـ ﴿ وَ مَن لَّمْ يحْكم بِمَآ أَنزَلَ اللَه فَأُولَئِك هُمُ الْفَسِقُونَ﴾.

کساني که حکم نکرده‌اند به آنچه خداوند نازل فرموده است اين جماعت همه کافرند؛ همه ظالمند؛ همه فاسقند.

آيا در زمان غيبت اين عناوين (کفر، فسق، ظلم) بر کسى که حکم بِما أنزَلَ اللَه نکند ديگر صادق نيست؟! و آيا مردم در زمان غيبت از تکليف رها شده، مثل هَمَجٌ رَعآء و مانند حيوانات، ﴿بَلْ هُمْ أضَلّ﴾ مى شوند؟ و آيا خداوند آنها را مانند بهائم قرار داده است؛ و اگر بخلاف ما أنزَلَ اللَه حکم کنند مورد مؤاخذه قرار نمى‌گيرند؟!

و خلاصه آيا قرآن در آخر الزّمان مرده يا منسوخ شده است؟ و آداب جاهلى و سنن ملّى و آراء و أفکار شهوانى، قرآن را نسخ کرده اند؟ و آيات ﴿مَنْ لَّم يحْكم بِمَآ أَنزَلَ اللَه﴾ ديگر در اينجا صادق نيست؟ و إنسان در هر جا منظره‌اى‌ از قباحت و فساد و ظلم و ستم- شخصى يا اجتماعى- ديد بايد سکوت اختيار کند، چون اين قيام و أمر به معروف بر خلاف مسير و نظر إمام به حقّ است؟!

عجبا! اگر اينطور باشد، آن إمام ديگر إمام به حقّ نيست؛ آن إمام ظلم است. آن إمامى که نخواهد إنسان قيام به عدل و قيام به حقّ کند، إغاثه مظلوم کند، بلکه دوست داشته باشد ظالم بر ظلم خود إدامه دهد، يا به ظالم کمک کند، يا در دستگاههاى ظالمانه وارد بشود و اين أمر با روح آن إمام ملايمت داشته باشد، آن إمام ديگر إمام زمان نيست؛ او شيطانى است رجيم در تمام عوالم إلى یوْمِ الوَقتِ المَعْلوم، و اين فرد بشر را إغوا مى‌کند.

پيغمبر أکرم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم وقتى از جنگ تبوک برگشتند (جنگ تبوک خيلى طول کشيد و مشکلاتى داشت، گرچه انجام نشد، ولى طول سفر در تابستان و حرکت از مدينه تا به شام موجب بسيارى از مرارت‌ها و مشکلات شد.) خبر دادند که ديگر جنگى واقع نمى‌شود؛ يعنى ديگر جنگى در زمان حيات خود پيغمبر واقع نمى‌شود، و همين طور هم شد و غزوه تبوک آخرين غزوه ايست که رسول خدا انجام دادند. و در اين وقت مسلمين شروع کردند به فروش أسلحه‌هاى خود و مى‌گفتند: جهاد پايان يافت؛ و مردم متمکن هم بواسطه تمکن خود آن سلاحها را مى‌خريدند. چون اين جريان به گوش رسول خدا رسيد آنها را از اين عمل نهى کرده و فرمودند: لَا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِى يُجَاهِدُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يخْرُجَ الدَّجَّالُ. دائماً جماعتى از امّت من در راه حقّ جهاد مى‌نمايند تا زمانى که دجّال خروج کند.[[22]](#footnote-22)

طبرى در تاريخ خود نقل و روايت مى‌کند از أبومِخْنَف از عَقَبة بن أبى العيزار که او روايت کرده است که حضرت سيّدالشّهداء عليه السّلام أصحاب خود و اصحاب حُرّ را در بَيْضة مخاطب قرار داده و به اين خطبه مشغول شدند:

فَحَمِدَ اللَه وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إنَّ رَسُولَ اللَه صَلَّى اللَه‌ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَآئِرًا مُسْتَحِلا لِحُرُمِ اللَه نَاکثًا لِعَهْدِ اللَه مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ، یعْمَلُ فِى عِبَادِ اللَه بِالإثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، کانَ حَقًّا عَلَى اللَه أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛

پس حمد خداوند را بجاى آورد و ثنا بر او فرستاد و پس از آن فرمود: اى مردم! رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فرمود: هر کسى بنگرد سلطان ستمگرى را که حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنّت رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله رفتار کند، و در ميان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند و آن شخص بيننده سکوت اختيار کند و نه از راه کردار و نه گفتار او را سرزنش ننمايد و در مقام إنکار و عيب گوئى بر نيايد، بر خدا واجب است او را به همان جائى ببرد که آن سلطان جائر را مى‌برد.[[23]](#footnote-23)

## روایاتی درباره امر به معروف و نهى از منکر و تعليم احکام الهى‌

### روایت اوّل

عبد بن حميد از معاذ بن جبل نقل مى‌کند که گفته است رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله فرمود: اگر کسى به شما عطيه و ارمغانى داد مادامى که عطيه به شمار رفت يعنى در دادنش جز ثواب طمعى نداشت گرفتن آن حلال است، و اما اگر اسمش عطيه باشد و ليکن در واقع رشوه‌اى بود که آن را به طمع دين شما به شما داده‌اند، در آن صورت آن را مگيريد که حرام است، و با اينکه ممکن است اين رشوه فقر شما را از بين ببرد و يا شما را از ترس دشمن ايمنى دهد با اينهمه با آن فقر و در آن ترس بسر ببريد، و راضى نشويد که رشوه دين شما را تباه سازد، بدرستى که بنى ياجوج آمده‌اند، و بدرستى آسياب دين بزودى بدور در خواهد آمد بايد مراقب باشيد، پا از حدود قرآن فراتر نگذاريد، بزودى سلطان و هواخواهانش از قرآن و هواخواهانش جدا و با هم خواهند جنگيد. بزودى پادشاهانى بر شما مسلط شده و حکومت خواهند کرد که در ميان شما به حکمى و در بين خود به حکمى ديگر رفتار خواهند نمود، اگر سر در اطاعتشان در آوريد گمراهتان مى‌کنند و اگر نافرمانيشان کنيد شما را مى‌کشند، اصحاب پرسيدند يا رسول اللَه ما اگر آن روز را درک کرديم تکليفمان چيست؟

پيامبر فرمود: مانند اصحاب و ياران عيسى باشيد، آنان را با اره دو نيم کردند و به دارها آويختند به اين منظور که شايد بتوانند به اين وسيله آنان را در معصيت با خود شرکت دهند ليکن قبول نکردند و تن به مرگ دادند، و حاضر به نافرمانى خدا نشدند، آرى مرگ در اطاعت خدا بهتر از زندگى در معصيت اوست، اولين معصيت و زشتى که در بنى اسرائيل راه يافت اين بود که امر به معروف و نهى از منکرشان به اين صورت در آمد که مرتکبين گناه را بعنوان تاديب امر به معروف و نهى از منکر مى‌کردند و در عين حال دست از رفاقت آنان بر نداشته و با آنان مى‌خوردند و مى‌آشاميدند، چنان که گويا آنان مرتکب گناه نشده‌اند و هرگز گناهى نکرده‌اند، به همين جرم که عصيان و تجاوز کردند خداوند همه شان را به زبان داود به لعنت‌ خود دچار ساخت.

اين بود حال بنى اسرائيل، و به خدايى که جان من بدست اوست سوگند، يا اين است که امر به معروف و نهى از منکر مى‌کنيد و يا اينکه در اثر ترک آن خداوند اشرار شما را بر شما مسلط مى‌کند، آن وقت است که حتى دعاى نيکان شما هم در حقتان مستجاب نمى‌شود.

و به خدايى که جانم بدست اوست، يا اين است که امر به معروف و نهى از منکر نموده و دست ظالم را گرفته و به قدرت هر چه تمامتر به طرف حق سوقش مى‌دهيد و يا اين است که خداوند پاره‌اى از شما را با دل‌هاى پاره ديگرتان مى‌زند.[[24]](#footnote-24)

### روایت دوّم

و نيز در کتاب الدرّ المنثور است که ابن راهويه و بخارى در وحدانيات و ابن السکن و ابن منده و باوردى در معرفة الصحابه و طبرانى و ابو نعيم و ابن مردويه از ابن ابزى از پدرش نقل مى‌کند که گفت: رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله خطبه‌اى خواند و در آن حمد و ثناى خداوندى بجاى آورد، سپس عده‌اى از مسلمين را نام برده و بر آنها درود خير فرستاد، آن گاه فرمود: چه ميشود اقوامى را که همسايگان خود را علم و ادب و احکام دين ياد نمى‌دهند، و آنان را به احکام دين آشنا نمى‌سازند، امر به معروف و نهى از منکرشان نمى‌کنند؟ و چه مى‌شود مردمى را که از همسايگان خود علم و ادب و احکام دين نمى‌آموزند، و به اين وسيله خود را آشناى به احکام دين و متفطن به آن نمى‌سازند؟ سوگند به آن خدايى که جانم بدست اوست يا اين است که همسايگان را ياد مى‌دهند و از آنان ياد مى‌گيرند، يا خود متفطن مى‌شوند يا اين است که من خود قبل از آنکه خداوند در قيامت عقوبتشان کند در دنيا عقوبت خواهم کرد، آن گاه از منبر فرود آمده و به منزل تشريف برد.

اصحاب آن حضرت با هم به گفتگو پرداخته و از يکديگر مى‌پرسيدند غرضش از اين کلام چه کسى بود؟! و غالباً جوابى که در ميان ايشان به گوش مى‌خورد اين بود جز «اشعريين» کسى بنظر ما نمى‌رسد، آنهايند که خودشان عالم و فقيه‌اند و همسايگانشان مردم جفاپيشه و نادانند. اين گفتگو و سؤال و جوابها به گوش اشعريها رسيد جمعى از ايشان براى تحقيق قضيه و اينکه آيا روى سخن رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله با ايشان بوده يا نه، شرفياب حضور رسول اللَه شده و عرض کردند:

در خطبه‌اى که ايراد فرموديد عده‌اى از مسلمين را به خير و خوبى ياد فرموديد و دنبال آن ما را به زشتى، مگر چه گناه و تخلفى از ما سر زده است؟ پيامبر فرمود: مطلب همان است‌ که گفتيم، يا اين است که همسايگان را علم و دين ياد مى‌دهيد و آنان را داناى به احکام دين مى‌سازيد و نيز امر به معروف و نهى از منکرشان مى‌کنيد، يا اينکه در همين دنيا و قبل از رسيدنتان به عقوبت آخرت عقوبتتان خواهم نمود، عرض کردند يا رسول اللَه پس يک سال به ما مهلت بده، زيرا تعليم و تعلم آنان دست کم يک سال وقت لازم دارد، آن جناب پذيرفته و يک سال مهلتشان داد، آن گاه اين آيه را تلاوت فرمود: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيمَ ذلِك بِما عَصَوْا وَ كانُوا يعْتَدُونَ. كانُوا لا يتَناهَوْنَ عَنْ مُنكرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يفْعَلُونَ﴾.[[25]](#footnote-25)

در تفسير عياشى از محمد بن هيثم تميمى از امام ابى‌عبداللَه علیه السّلام روايت شده که آن جناب در تفسير آيه شريفه: ﴿كانُوا لا يتَناهَوْنَ عَنْ مُنكرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يفْعَلُونَ﴾ فرمود: اين را بايد بدانيد آنان که اين آيات در مذمتشان نازل شده با اينکه خود اهل معصيت و در آن گناهان قدم نمى‌گذاشتند در مجالس اهل گناه هم شرکت نمى‌کردند، و تنها جرمشان اين بود که وقتى اهل معصيت را مى‌ديدند برويشان مى‌خنديدند، و با ايشان انس مى‌داشتند.[[26]](#footnote-26)

و نيز در تفسير عياشى است که مروان از بعضى از اصحاب خود از امام ابى عبد اللَه علیه السّلام روايت مى‌کند که گفت: وقتى در حضور امام علیه السّلام گفتگو از نصارا و عداوتشان به ميان آمد حضرت فرمود: ستايشى که خداى تعالى در آيه: ﴿ذلِك بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يسْتَكبِرُونَ﴾[[27]](#footnote-27) از آنان کرده راجع به مردمى است که ما بين غيبت مسيح و بعثت محمد صلّی اللَه علیه و آله مى‌زيسته‌اند، و در انتظار بعثت آن جناب روزشمارى مى‌کرده‌اند.[[28]](#footnote-28)

### روایت سوّم

کلام سید الشهدا علیه السّلام در باب امر به معروف و نهی از منکر:

بِسْمِ اللَه الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ إلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِیه:

إنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِىٍّ یشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللَه، وَحْدَهُ لَا شَرِيک لَهُ. وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَه عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جَآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَ أَنَّ الْجَنَّه وَ النَّارَ حَقٌّ. وَ أَنَّ السَّاعَه ءَاتِیه لَا رَيْبَ فِيهَا. وَ أَنَّ اللَه یبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ.

إنِّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإصْلَاحِ فِى أُمَّه جَدِّى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَه عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ ءَامُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْکرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَه جَدِّى وَ سِيرَه أَبِى عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام.

فَمَنْ قَبِلَنِى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَه أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَىَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى یقْضِىَ اللَه بَيْنِى وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاکمِينَ.

وَ هَذِهِ وَصِیتِى إلَيْک یا أَخِى؛ وَ مَا تَوْفِيقِى إلَّا بِاللَه، عَلَيْهِ تَوَکلْتُ وَ إلَيْهِ أُنِيبُ. وَ السَّلَامُ عَلَيْک وَ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّه إلَّا بِاللَه‌ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ؛

«بسم اللَه الرّحمن الرّحيم. اينست آن وصيّتى که حسين بن علىّ بن أبى طالب به برادرش: محمّد که معروف به ابن حنفيّه است مى‌نمايد:

حقّاً حسين بن علىّ گواهى مى‌دهد که هيچ معبودى جز خداوند نيست؛ اوست يگانه که انباز و شريک ندارد. و بدرستيکه محمّد صلّى اللَه عليه و آله، بنده او و فرستاده اوست که به حقّ از جانب حقّ آمده است. و اينکه بهشت و جهنّم حقّ است، و ساعت قيامت فرا مى‌رسد و در آن شکى نيست. و اينکه خداوند تمام کسانى را که در قبرها هستند بر مى‌انگيزاند.

من خروج نکردم از براى تفريح و تفرّج؛ و نه از براى استکبار و بلندمنشى، و نه از براى فساد و خرابى، و نه از براى ظلم و ستم و بيدادگرى! خروج من براى اصلاح امّت جدّم محمّد صلّى اللَه عليه و آله مى‌باشد. من مى‌خواهم امر به معروف نمايم، و نهى از منکر کنم؛ و به سيره و سنّت جدّم، و آئين و روش پدرم علىّ بن أبى‌طالب عليه السّلام رفتار کنم.

پس هر که مرا بپذيرد و به قبولِ حقّ قبول کند، پس خداوند سزاوارتر است به حقّ. و هر که مرا در اين امر ردّ کند و قبول ننمايد، پس من صبر و شکيبائى پيشه مى‌گيرم، تا آنکه خداوند ميان من و ميان اين جماعت، حکم به حقّ فرمايد؛ و اوست که از ميان حکم کنندگان مورد اختيار است.

و اين وصيّت من است به تو اى برادر! و تأييد و توفيق من نيست مگر از جانب خدا؛ بر او توکل کردم، و به سوى او بازگشت مى‌نمايم. و سلام بر تو و بر هر که از هدايت پيروى نمايد. و هيچ جنبش و حرکتى نيست، و هيچ قوّه و قدرتى نيست؛ مگر به خداوند بلند مرتبه و بزرگ».[[29]](#footnote-29)

## چند نکته قابل توجه

### نکته اوّل: بطلان سکوت در مقابل ظلم

#### الف) بطلان سکوت طبق موازين عقلی

بطور کلّى اصل اساسى در موازين و مستقلّات عقليّه اتّباع از حقّ و تطبيق جميع امور حيات بشر و حرکات و سکنات و نحوه ارتباطات جمعى و فردى و اشتغال به امور دنيا و آخرت و تکميل نفوس مستعدّه به مرتبه فعليّت و کمال بر اساس اين ملاک و اين محور مى‌باشد. حقّ بعنوان محور براى جميع استنباطات عقلى و قوانين فطرى است و جميع مرتکزات فطرى بشر و سرمايه خدادادى پروردگار که در ضمير انسان و فطرت او نهادينه شده است بر محوريّت اين اصل قرار دارد. مثلًا لزوم صدق و قبح و حرمت عقلى کذب، بر محوريّت انطباق گفتار با واقع و عدم انطباق با واقع است. و به عبارت ديگر انطباق گفتار با تحقّق امر خارجى يا عدم تحقّق آن و عدم انطباق گفتار با اين دو اصل معيار صدق و کذب خواهد بود.

و حقّ در اينجا به معنى نفس وجود آن قضيّه خارجى يا عدم وجود آن است جداى از ارزشمند بودن يا نبودن آن قضيّه. صادق فردى است که کلام او با محکىّ خارجى آن مطابقت کند و کاذب فردى است که گفتار او با محکىّ آن مطابقت ننمايد.

و يا مثلاً حرمت تعدّى به مال و يا عرض و يا جان افراد بر اساس عدم انطباق فعل انسان با اين اصل مى‌باشد؛ زيرا اختيار انسان بر مال و عرض و جان از اصول اوليّه و بديهيّه حفظ بقاء نسل و ادامه حيات است. و خداوند متعال اين اختيار را به انسان عطاء نموده و تعدّى به اين حدود و ثغور را منافى با حريّت در انتخاب و قدرت بر انفاذ دانسته است. بديهى است حتّى غير ملتزمين به دين مبين اسلام از ساير ملل و فرق نيز به اين اصل مسلّم پايبند، و اجراء آن را از زير بناى حفظ استمرار حيات بشرى و بقاء نسل مى‌دانند، و تخطّى از آن را به هر نحو و کيفيّت محکوم و مطرود مى‌نمايند.

و همينطور تمام قضاياى مستقلّه عقلى بر پايه اصل مطابقت و متابعت از حقّ بنا نهاده شده است. بنابراين به مقتضاى برهان عقلى و حاکميّت فطرى چنانچه حقّانيّت مسأله‌اى براى انسان مبيّن و واضح گشت، نفس بايد خود را در قبال اين مسأله مسؤول و طرفدارى از آن را نصب العين خويش قرار دهد. زيرا نفس ادراک حقّ و وضوح آن بدون مقابله جدّى با موانع تحقّق آن با اصل لزوم بقاء حيات بشرى و استمرار شرائط مساعده ترقّى روح و کمالات نفسانى در تعارض بوده و هيچ‌ ثمره‌اى به دنبال نمى‌آورد. درست مانند فردى که مرضى را در بدن خود تشخيص دهد و بدون مراجعه به طبيب و استمرار طريقه علاج دست روى دست بگذارد و صرفاً به نظاره رشد مرض و بقاء آن بنشيند، طبيعى است مآل و غايت چنين روشى جز اضمحلال و نابودى و بوار انسان نتيجه‌اى ندارد.

#### ب) بطلان سکوت طبق موازين نقلى

و امّا بطلان سکوت در برابر ظلم طبق موازين نقلى از حدّ إحصاء خارج است.

پروردگار متعال در مواضع عديده‌اى از قرآن کريم به ذمّ کسانى پرداخته است که گرچه خود آنها با مواجهه با حقّ و پيروى از دستورات انبياى الهى طريق عناد و معارضه را نپيموده‌اند، ولى در برابر اجحاف و تعدّى و ستم و نفاق امّتها، به سکوت و عدم دخالت در کار آنان و انذار و ايراد مواضع انحراف و ضدّيّت با روش رسل الهى اکتفاء کرده‌اند. در سوره مائده، آيات ٦٢ و ٦٣ چنين مى‌فرمايد:

﴿وَ تَرَى‌ كثِيرًا مّنْهُمْ يُسرِعُونَ فِى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَ نِ وَ أَكلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كانُوا يعْمَلُونَ﴾؛ «اى رسول ما، تو مى‌بينى که بسيارى از آنان (اهل کتاب) در ارتکاب گناه و ستم و خوردن مال حرام شتاب مى‌ورزند. بسيار زشت و قبيح است آنچه را که انجام مى‌دهند و بر آن استمرار دارند.»

﴿لَوْلَا ينْههُمُ الرَّبنِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كانُوا يصْنَعُونَ﴾؛ «چرا ربّانيّون و علماء الهى آنان، ايشان را از گفتار حرام و مال حرام نهى نمى‌کنند. همانا بسيار زشت و قبيح است روش و سيره آنان در سکوت و عدم اظهار خلاف و سرزنش بر کار خلاف و اعمال ناشايسته.»[[30]](#footnote-30)

کلمه ربّانى مشتق از ربّ بمعنى پروردگار مدير و مربّى و هدايت کننده است.

به خداى متعال از اين نقطه نظر ربّ گفته مى‌شود، زيرا خلق را که بر اثر حکمت بالغه خود بيافريد آنانرا بسوى نقطه عروج و فعليّت استعدادهاى ذاتى آنان و کمالاتشان تربيت فرمود؛ و الاّ به صرف جنبه خلقت بدون استمرار نزول فيض موجب کمال، اطلاق ربّ بر پروردگار صحيح نيست.

حضرت موسى على نبيّنا و آله و عليه السّلام خطاب به فرعون مى‌فرمايد: ﴿رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى‌ كلَّ شَىْ‌ءٍ خَلْقَهُ‌و ثُمَّ هَدَى﴾؛ «پروردگار ما ذات مقدّسى است که خلقت و آفرينش و وجود کمالى اوّل را به ماهيّت اشياء افاضه فرمود، آنگاه به وجودات مترتّبه و کمالات متواليه و متعاقبه بر جهت خلق آنانرا تربيت و هدايت کرد.»[[31]](#footnote-31)

و يا از قول حضرت هود على نبيّنا و آله و عليه السّلام مى‌فرمايد: ﴿مَا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِنَاصِيتِهَآ إِنَّ رَبّى عَلَى‌ صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾؛ «هيچ موجود جاندارى نيست مگر اينکه خداى متعال زمام امور حيات و استمرار بقاء او را به دست قدرت و سلطه خويش قرار داده است و او را بسوى نقطه مقرّره از سير کمالى خود هدايت مى‌کند. بدرستيکه پروردگار من هميشه بر راه مستقيم و صراط متين و متقن حرکت مى‌کند.»[[32]](#footnote-32)

مرحوم حاجى سبزوارى ـ رحمة اللَه عليه ـ در «منظومه حکمت» خود مى‌فرمايد:

أَزِمَّةُ الْأُمورِ طُرًّا بِیدِهِ \*\*\* وَ الْکلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ

«زمام همه امور از کائنات و هر چه که اطلاق لفظ موجود بر آن صحيح مى‌باشد به‌ دست اراده و مشيّت قاهره و مطلقه حضرت حقّ است. و جميع عالم وجود در بقاء حيات و استمرار وجود از او مدد و استفاضه دارند.»

بنابراين معنى ربّانى اينست که شخص بواسطه تعلّم علوم الهى و تربيت در راه و مسلک تقرّب به پروردگار و ادراک حقائق عالم تکوين و نظام تشريع خود را منتسب به پروردگار و ربوبيّت حضرت حقّ مى‌نمايد. بر اين اساس کلام او منبعث از حقيقت امر و کردارش ناشى از منشأ عالم قدس و خلوص و صدق خواهد بود. اين چنين شخصى در تمام اطوار و حرکات و سکناتش اسوه و الگوى طالبين حقّ و پويندگان مسير کمال مى‌باشد.

امّا در اين آيه مقصود از کلمه ربّانيّين به افرادى اطلاق مى‌شود که از جهت فهم و ادراک و قوّه تشخيص از سطح عامّه مردم فراتر و به معارف الهى و قوانين دينى اشراف بيشترى دارند. خداوند متعال اين افراد را مورد نکوهش و مذمّت قرار مى‌دهد؛ که چرا شما با وجود فهم و ادراک و تشخيص مطلب و ميز بين باطل و حقّ و وضوح صلاح و فساد براى جامعه از يک طرف، و جهل و نادانى جامعه و عدم بصيرت به حقائق و ورود در کثرات و توغّل در شهوات و ابتعاد از ممشى‌ و مسير اولياى الهى و ابراز سليقه‌هاى شخصى و اظهار آراء شيطانى و اهويه باطله از طرف ديگر، درصدد اصلاح امور اجتماع بر نيامديد، و با گفتار و اندرز و بيان حقائق و نهى از منکرات و امر به معروف و رفع مفاسد اجتماعى، آنان را به حال خود يله و رها کرديد، و صرفاً به امور شخصى خود پرداختيد و خود را از جريانات و وقايع جاريه در جامعه برکنار نموديد؛ گوئى هيچ مسؤوليتى در قبال مسائل فاسده و مفسده اجتماعى بر عهده شما نيست، و صرفاً به نظاره و تماشاى مسائل خلاف نشستيد و به صرف دورى گزيدن از اجتماع و سر بگريبان خويش فرو بردن بسنده نموديد. اين عمل شما صد در صد خلاف و متناقض با فلسفه بعثت انبياء و إنزال کتب و دعوت به راه راست و صراط مستقيم است.[[33]](#footnote-33)

### نکته دوّم: امر به معروف و نهى از منکر، از لوازم و واجبات اجتماع معتصم به حبل اللَه است‌

تجربه قطعى دلالت مى‌کند بر اينکه معلوماتى که انسان در زندگيش براى خود تهيه مى‌کند و معلوم است که از ميان معلومات ذخيره نمى‌کند مگر آنچه را که برايش سودمند باشد، از هر طريقى که باشد و به هر نحوى که ذخيره کرده باشد، وقتى متوجه آن معلومات نباشد و با عمل به آن معلومات و تمرين عملى دائمى به ياد آنها نباشد، به تدريج از يادش مى‌رود و به بوته فراموشى سپرده مى‌شود. و در اين هم شکى نداريم که عمل در همه شؤون داير مدار علم است هر زمان که علم قوى باشد عمل قوت مى‌گيرد. و هر زمان علم ضعيف باشد عمل هم ضعيف مى‌گردد. هر زمان که علم يک علم صالحى باشد، عمل هم صالح مى‌شود، و هر زمان که علم فاسد باشد عمل هم فاسد مى‌گردد. خداى تعالى هم حال علم و عمل را در آيه زير، به زمين و روئيدنى‌هاى آن مثل زده و فرموده: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لا يخْرُجُ إِلَّا نَكداً ...﴾[[34]](#footnote-34) و نيز شکى نداريم در اينکه علم و عمل، اثرى متقابل در يکديگر دارند.

قوى‌ترين داعى به عمل علم است و وقتى عمل واقع شد و اثرش به چشم ديده شد، بهترين معلمى است که همان علم را به آدمى مى‌آموزد.

و همه اينها که گفته شد، انگيزه شده است در اينکه مجتمع صالحى که علمى نافع و عملى صالح دارد، علم و تمدن خود را با تمام نيرو حفظ کند. و افراد آن مجتمع، اگر فردى را ببينند که از آن علم تخلف کرد، او را به سوى آن علم برگردانند، و شخص منحرف از طريق خير و معروف را به حال خود واگذار نکنند، و نگذارند آن فرد در پرتگاه منکر سقوط نموده، در مهلکه شر و فساد بيفتد، بلکه هر يک از افراد آن مجتمع به شخص منحرف برخورد نمايد، او را از انحراف نهى کند.

و اين همان دعوت به فراگيرى و تشخيص معروف از منکر و امر به معروف و نهى از منکر است و اين همان است که خداى تعالى در اين آيه شريفه خاطرنشان ساخته و مى‌فرمايد: ﴿ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَ يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ ينْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكرِ﴾ و از اينجا روشن مى‌شود که چرا از خير و شر تعبير به معروف و منکر نمود. چون زمينه گفتار و مضمون آيه قبلى بود که، مى‌فرمود:" همگى به حبل اللَه چنگ بزنيد و متفرق نشويد ..." و معلوم است که چنين مجمع که همه افرادش چنگ به حبل اللَه دارند، معروف در آن خير، و منکر در آن شر است و ممکن‌ نيست به عکس اين باشد و به فرض هم که اين نکته در نظر نبوده باشد، قطعا وجه اينکه خير و شر را معروف و منکر خوانده، اين است که به حسب نظر دين، خير معروف و شر منکر است، نه به حسب عمل خارجى.

و اما اينکه فرمود: ﴿وَ لْتَكنْ مِنْكمْ أُمَّةٌ﴾ بعضى از مفسرين گفته‌اند: کلمه «من» براى تبعيض است، چون امر به معروف و نهى از منکرو به کلى دعوت به سوى خيراز واجبات کفايى است و مثل نماز و روزه واجب عينى نيست و قهرا وقتى در هر جامعه‌اى عده‌اى اين کار را بکنند، تکليف از سايرين ساقط مى‌شود.

ولى بعضى گفته‌اند: اين کلمه بيانيه است. و مراد از آيه شريفه اين است که: «شما با اين اجتماع صالح (و متمسک بحبل اللَه) که داريد، بايد امتى باشيد که به سوى خير دعوت مى‌کنند».

در نتيجه جريان اين کلام همانند اين است که بگوئيم: «وَلْيکنْ لى منک صديقٌ» که منظورمان از اين سخن اين است که تو بايد دوست من باشى. و ظاهرا منظور اين مفسر از بيانيه بودن «من» اين است که اين کلمه، نشويه ابتدايى باشد.

و آنچه سزاوار است گفته شود اين است که بحث و بگو مگو در اينکه کلمه «من» تبعيضى است و يا بيانيه، بحثى بى‌فايده است و به نتيجه‌اى منتهى نمى‌شود. براى اينکه دعوت به خير و امر به معروف و نهى از منکر از امورى است که اگر واجب باشد طبعا واجب کفايى خواهد بود. چون بعد از آنکه فرضا يکى از افراد اجتماع اين امور را انجام داد، ديگر معنا ندارد که بر ساير افراد اجتماع نيز واجب باشد که همان کار را انجام دهند.

پس اگر فرض کنيم، امتى هست که روى هم افرادش داعى به سوى خير و آمر به معروف و ناهى از منکرند، قهرا معنايش اين خواهد بود که در اين امت افرادى هستند که به اين وظيفه قيام مى‌کنند.

پس مساله در هر حال قائم به بعضى افراد جامعه است، نه به همه آنها و خطابى که اين وظيفه را تشريع مى‌کند، اگر متوجه همان بعضى باشد که هيچ، و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض است.

و به عبارتى ديگر، بازخواست و عقاب در تخلف اين وظيفه، متوجه تک تک افراد است. ولى پاداش و اجرش از آن کسى است که وظيفه را انجام داده باشد. و به همين جهت است که مى‌بينيم دنبال جمله فرمود: ﴿وَ أُولئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

پس ظاهر همين است که به قول آن مفسر، کلمه «من» تبعيضى است، و در محاورات خود ما نيز اگر در مثل چنين ترکيبى و چنين کلامى، کلمه" من" بکار رفته باشد، ظاهرش همين است که براى تبعيض باشد مگر آنکه دليلى در کلام باشد، و دلالت کند بر اينکه معناى ديگرى از اين کلمه منظور است.[[35]](#footnote-35)

### نکته سوّم: مراتب امر به معروف و نهی از منکر

[امر به معروف] مراتبی دارد:

اوّل: انکار قلبی؛ و آن بر أصحّ قولین واجب است، ولی از جزء امر به معروف به شمار نمی‌‌رود به چند دلیل:

١ـ زیرا امر به معروف بدون کاشفی، امر به معروف نیست.

٢ـ انکار قلبی مسلّماً واجب عینی [است]، و امّا در وجوب عینی امر به معروف خلاف است.

٣ـ انکار قلبی همیشه واجب است، ولی امر به معروف در صورتی که شرائط آن موجود باشد [واجب می‌شود].

دوّم: اظهار کراهت.

سوّم: قول لیّن؛ کما قال اللَه: ﴿ فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يتَذَكرُ أَوْ يخْشَى﴾.[[36]](#footnote-36)

رابع: قول غلیظ.

خامس: ضرر.

سادس: جرح.

سابع: القتل.[[37]](#footnote-37)

###  نکته چهارم: شرائط امر به معروف و نهی از منکر

و از برای امر به معروف شرائطی است:

١ـ اوّل آنکه آمِر به معروف و ناهی از منکر، خود عالم به «معروف و منکر» باشد؛

٢ـ علم داشته باشد در مسائل خلافیه؛

٣ـ اتیان به معصیت داشته باشد، یا مصرّ بر معصیت باشد؛ زیرا در صورت غیر از این، ممکن است توبه کرده باشد؛

٤ـ جایز باشد تأثیرش؛

٥ـ امن از ضرر نفساً یا عِرضاً یا مالاً داشته باشد.

پس اگر کسی گوید: حضرت سیّدالشّهداء امر به معروف کرد در صورتی که شرطین اخیرَین وجود نداشت، چند شبهه حاصل می‌شود:

١ـ فعل امام که حجّت بر خلق است منافات دارد بر وجود دو شرط اخیر.

٢ـ این ادلّه دلالت دارد بر عدم جواز امر به معروف در صورت فقدان دو شرط اخیر، و از امام سرزد، و لازم آن است که فعل او حرام باشد، و اللازمُ باطل.

٣ـ تنافی واقع میان فعل او و سایر أئمّه؛ زیرا که آنها تقیّه کردند.

و امّا جواب:

١ـ فعل امام علی‌الاطلاق حجّت نیست، بلکه در صورتی است که وجه آن معلوم شود.

٢ـ ادلّه قائم است بر آنکه فقدان شرطین مختصّ به خود آن‌جناب است.

٣ـ تقیّه سایر ائمّه با عدم تقیّه آن‌جناب منافات ندارد؛ زیرا بحسب امکنه و ازمنه فرق می‌کند.

[٤ـ] و امّا ﴿ وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيدِيكمْ إِلَى التَّهْلُكةِ﴾[[38]](#footnote-38) اگر عموم نسبت به امام داشته باشد، مخصَّص است.[[39]](#footnote-39)

### نکته پنجم: سایر شرایط

  کلام حدّاد: نجاست را به غير بزن، نه به خودت‌

مى‌فرمودند: نجاست را به غير بزن! چرا به خودت مي‌زنى؟!

در هر موقعى که مى‌بينى در اصلاح امرى از امور اعمّ از امور خانوادگى و داخلى و يا امور اجتماعى و خارجى، امر دائر است ميان آنکه آلودگى و فساد بر نفست وارد شود يا بر غير، آن آلودگى را براى نفس خودت مپسند که ديگر قابل جبران نيست! اگر در جائى ديدى امر به معروف و نهى از منکرى را که مى‌نمائى مستلزم عصبانيّت و پريشان شدن افکار و درهم ريختن صفاى ذهن توست، و اين ضررش براى تو بيشتر است از ضررى که به وى در اثر إتيان آن جرم و جنايت وارد مى‌شود؛ دست از اين کار بردار و پيرامون آن مگرد!

اين ضرر وارد در حکم نجاستى است که بر نفس تو وارد مى‌شود؛ چرا آن را برخود مى‌پسندى؟! بگذار ضرر بر ديگرى بخورد و وى نجس شود! و خلاصه امر، طهارت نفس انسان بر هر چيز مقدّم است، و انسان حقّ ندارد به جهت رعايت مصالح خارجيّه خودش را آلوده نمايد. زيرا تطهير و تزکيه نفس در فعل و حال، مورد طلب و سوال و مؤاخذه مى‌باشد؛ امّا رسيدگى به امور اجتماعى و سعى در حوائج مردم و تدريس و کسب و امثالها امورى است که در صورت امکان مورد بازخواست و بازپرسى واقع مى‌شود، نه در هر صورت گرچه در شرائط غير ممکنه باشد.

در اينصورت اگر کسى ميداند و مى‌بيند در اثر وارد شدن در اين امور نفسش آلوده نمى‌شود و از ترقّى و تکامل و توحيد و ايمان و ايقان و اطمينان خاطر و سکون دل و انديشه باز نمى‌ماند، مسلّماً بر او لازم است که به حوائج خلق خدا على قدر الإمکان قيام و اقدام نمايد؛ و امّا اگر ديد که دخول در اين امور مستلزم از کيسه خوردن است و سرمايه‌هاى الهى را از دست دادن است، يعنى مستلزم غفلت از خدا، و گيج و منگ شدن در امور دنيا و زخارف آن و غوطه خوردن در عالم کثرات است، در اين فرض بر او جائز نيست که خود را بدين امور بفروشد و مبادله نمايد.

زيرا اوّلاً: کار خوب در خارج از شخص خوب سر مى‌زند، يعنى از شخص‌ الهى و موحّد و صاحب يقين. در اينصورت آن امر در خارج منشأ اثر خواهد شد و ثمرات نيکو خواهد داد. امّا اگر از شخص منغمر در کثرات سر زند که مستلزم غفلت از نفس و خدا و عرفان الهى و خلوت و حضور قلب در حال نماز بود، ديگر آن امر، امر مستحسن نيست؛ آن امر امر آلوده و زشت است، گرچه ظاهرش چشمگير باشد و نزد افکار عمومى مردم و عامّه خلائق از بهترين مثوبات به حساب آيد.

به علّت آنکه نتيجه تابع أخَسِّ مقدِّمتَين است (با سين) يعنى تابع پست‌ترين از مقدّمات. و هنگامى که کارى به ظاهر در خارج از تمام شرائط حسن و زيبائى آراسته بوده ولى عامل، آن را از روى ريا و يا هواى نفس و يا مقاصد غير الهى انجام دهد، آن عمل در حقيقت زشت است نه زيبا، و اثر مفيد و نيکو از خود بجاى نمى‌گذارد، و ﴿مَا ينفَعُ النَّاسَ﴾[[40]](#footnote-40) نخواهد شد، گرچه آراء و افکار عمومى آن را خوب و زيبا به شمار آورد. زيرا مناط، واقعيّت آنست که خراب است و در نزد خداوند و موقف قيامت مقبول نخواهد شد. کار زيبا از شخص زيبا صورت ميگيرد نه از شخص نازيبا، گرچه در خارج به صورت ظاهر خود را به انواع و اقسام پيرايه‌هائى از زيبائى وصله زده باشد. سرمه بر چشم کور، وى را بينا نمى‌کند؛ و وسمه بر ابروان نابينايان اثرى در ديد و نور چشمانشان بجاى نمى‌نهد.

از اينجاست که در فرقان عظيم إلهى مي‌فرمايد: ﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيكمْ أَنفُسَكمْ لَا يضُرُّكم مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾؛

«اى کساني که ايمان آورده‌ايد! بر شما باد دريافتن نفوس خودتان‌ گمراهى گمراه در صورت هدايت يافتن شما، به شما آسيبى نمى‌رساند.»[[41]](#footnote-41)

و أيضاً مي‌فرمايد: ﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكمْ وَ أَهْلِيكمْ نَارًا﴾؛ «اى کساني که ايمان آورده‌ايد، خودتان را و اهلتان را از آتش حفظ نمائيد!»[[42]](#footnote-42)

و ثانياً: تمام عقلاى عالم اتّفاق دارند در دَوَران امر ميان ضرر قطعى بر خود انسان و يا بر غير انسان، جلوگيرى آن ضرر را از خود مقدّم است از دفع ضرر از غير.

البتّه تمام اين مسائل در صورتى است که ضرر وارد بر انسان بيشتر باشد از ضرر وارد بر غير و يا از منفعت حاصله براى وى. مثلاً شخصى اگر يک ميليون دينار ورشکست شد، و تمام سرمايه انسان هزار دينار است، و ميدانيم اگر تمام آن را هم بدهد و در امر خيرِ رفع ورشکستگى وى بخواهد مؤثّر باشد، مؤثّر نخواهد بود، هزار دينار در برابر هزار برابر آن کارى نمى‌کند، و علاوه بر آنکه به هيچ‌وجه اثرى در رفع نگرانى و زندان مرد ورشکسته و يا آسايش خيال منسوبان او نمى‌کند، خود اين شخص را خاک نشين نموده و عائله‌اش را دستخوش فقر و تنگدستى و نگرانى مى‌نمايد؛ در اين‌صورت بايد سرمايه خود را براى خود نگهدارد، و موجب ضرر وارد بر خود و عائله‌اش نشود.

و امّا اگر شخصى ده هزار دينار ورشکست شد، و تمام سرمايه انسان هزار دينار است، خوب است نيمى از آن را براى رفع ورشکستگى او بدهد. چرا که يک بيستم از اين گرفتارى را مرتفع ساخته؛ و ضرر وارده بر خودش گرچه مسلّم است، وليکن موجب هلاکت اهل و عيال نشده، آنها مى‌توانند در خورد و خوراک بطور اقتصاد و تحمّل کمبودى بسازند و بر خود فشار آورند، در برابر آن مثوبت عظيمه که نجات خود و خاندان شخص ورشکسته است.

محدّث قمّى گويد: در «بحار» و غير آن از جمله وصاياى آنحضرت است به فرزند خويش که فرمود:

یا بُنَىَّ! اصْبِرْ عَلَى النَّوَآئِبِ، وَ لَا تَتَعَرَّضْ لِلْحُقُوقِ، وَ لَا تُجِبْ أَخَاک إلَى الامْرِ الَّذِى مَضَرَّتُهُ عَلَيْک أکثَرُ مِنْ مَنْفَعَتِهِ لَهُ!

حضرت سيّد السّاجدين و زين العابدين عليه السّلام فرمود: «اى نور ديده من! بر مشکلات و مصائب روزگار شکيبا باش، و متعرّض حقوق ديگران مشو، و دعوت برادرت را در امرى که مضرّت آن براى تو بيشتر از منفعت آن براى وى باشد اجابت مکن!»[[43]](#footnote-43)

 از اميرالمؤمنين عليه السّلام: «وَ لَکنّى لا أرَى إصْلاحَکمْ بِإفْسادِ نَفْسى»

و اميرالمؤمنين عليه السّلام مي‌فرمايد: وَ لَکنِّى لَا أَرَى إصْلَاحَکمْ بِإفْسَادِ نَفْسِى!

«وليکن نظر من آن نيست که شما را اصلاح کنم گرچه مستلزم إفساد خودم باشد!»

و اين فقره از آن حضرت ضمن خطبه‌اى است در «نهج البلاغه» که سيّد رضىّ ـ أعلى اللَه مقامَه ـ بدين عبارت بازگو کرده است:

«وَ مِنْ کلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِى ذَمِّ أَصْحَابِهِ»: کمْ أُدَارِيکمْ کمَا تُدَارَى الْبِکارُ الْعَمِدَةُ وَ الثِّیابُ الْمُتَدَاعِیةُ؛ کلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّکتْ مِنْ ءَاخَرَ!

أَ کلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْکمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ، أَغْلَقَ کلُّ رَجُلٍ مِنْکمْ بَابَهُ وَ انْجَحَرَ انْجِحَارَ الضَّبَّةِ فِى جُحْرِهَا وَ الضَّبُعِ فِى وِجَارِهَا. الذَّلِيلُ وَ اللَه مَنْ نَصَرْتُمُوهُ! وَ مَنْ رُمِىَ بِکمْ فَقَدْ رُمِىَ بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ، وَ إنَّکمْ وَ اللَه لَکثِيرٌ فِى الْبَاحَاتِ؛ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّایاتِ!

وَ إنِّى لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُکمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَکمْ، وَ لَکنِّى لَا أَرَى إصْلَاحَکمْ بِإفْسَادِ نَفْسِى!

أَضْرَعَ اللَه خُدُودَکمْ، وَ أَتْعَسَ جُدُودَکمْ. لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ کمَعْرِفَتِکمُ الْبَاطِلَ؛ وَ لَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ کإبْطَالِکمُ الْحَقَّ![[44]](#footnote-44)

 «چقدر من با شما مدارا و مماشات کنم مانند مدارا و مماشات با شترهاى جوانى که کوهانشان از داخل مجروح است ولى به ظاهر صحيح مى‌نمايند، و مانند مدارا و مماشات با لباسهاى فرسوده و پوسيده که از هر طرف آنها را بدوزند، از طرف ديگر جِر مى‌خورد و شکافته و پاره مى‌شود!

آيا هر وقت سپاهى از سپاهيان شام بر شما عبور کنند و مُشرِف شوند، يکايک از مردان شما در خانه مى‌خزيد و در را بر روى خود مى‌بنديد، و مانند سوسمار ماده که در سوراخش مى‌خزد و کفتار که در لانه‌اش پنهان مى‌شود، شما نيز در مخفيگاه‌هاى خود پنهان مى‌شويد؟!

سوگند به خدا ذليل کسى است که شما بخواهيد او را يارى کنيد! و دشمنى که مورد اصابت تيرى چون شما قرار گيرد، تيرى به او پرتاب شده است که نيش پيکان ندارد و در موقع پرتابش موضع وى در وَتَرش شکسته است. و سوگند به خدا شما بسيار اهل بزميد و اهل تفريح و تفرّج در باغ‌ها و گردشگاه‌ها، و کم اهل رزميد و تحمّل و صبر در زير لواهاى جنگ و پرچم‌هاى کارزار.

و حقّاً و تحقيقاً من بصير و دانا مي‌باشم به آنچه شما را به صلاح آورد، و کژى و کاستى شما را راستى و استقامت بخشد؛ وليکن نظر من آن نيست که در راه اصلاح شما خودم را فاسد و تباه سازم (و به واسطه ارتکاب گناه، قيامتم را برباد دهم).

خداوند چهره‌هايتان را به خاک مذلّت بسايد، و حظوظ و بهره‌هايتان را تباه و هلاک و نابود کند. شما آن مقدارى که باطل را شناخته‌ايد، حقّ را نشناخته‌ايد؛ و آن اندازه‌اى که در صدد إبطال و اضمحلال حقّ برآمده‌ايد، در صدد إبطال و اضمحلال باطل قيام ننموده‌ايد!»

ابن أبى الحديد در شرح فقره: وَ إنِّى لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُکمْ مي‌گويد:

حضرت مي‌فرمايد: فقط شمشير است که شما را به صلاح درآورد. و آن حضرت راست گفته است؛ چرا که بسيارى از امور بدون آن اصلاح نمى‌شود. همان‌طور که حجّاج با لشکرى که مى‌بايست با مُهلّب بسيج شوند و تقاعد ورزيدند عمل کرد؛ که منادى وى ندا در داد: بعد از سه روز هر کس به مُهلّب ملحق نشده باشد خونش براى ما هدر است، و عمير بن ضابى و غير او را کشت. در اين حال مردم به سوى مهلّب با شتاب و سرعت خارج شده به او ملحق شدند.

و امّا اميرالمؤمنين عليه السّلام دأب و رويّه‌اش آن نيست که مانند رياست طلبان دنيا که خون‌ها را حلال مى‌کنند او هم خون اصحاب خود را حلال نمايد و به جهت قدرت و انتظام دولتش دست بدين کار بيالايد، فلهذا مي‌فرمايد: وَ لَکنِّى لَا أَرَى إصْلَاحَکمْ بِإفْسَادِ نَفْسِى؛ يعنى به افساد و خرابى دين من نزد خداوند متعال ـ تا آخر آنچه را که در اينجا شرح داده است.

حضرت مولى الموالى ميرالمؤمنين عليه السّلام در اينجا خوب طريق‌ منفعت امّت خود و دفع ضرر را از ايشان ميداند وليکن قيام و اقدام به آن کار، مستلزم ضررى است براى وجود نفس مقدّسش. فلهذا به جهت عدم فساد نفس و تحمّل ضرر، دست به اصلاح امورشان به‌طوري‌که خودش مي‌داند، نمي‌زند.[[45]](#footnote-45)

 نکته ششم: وظیفه خطیر و حیاتی عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت

در این فقرات امیر‌مؤمنان تکلیف عالمان دینی و سر‌رشته‌داران مبانی شریعت را در مراتب مختلفۀ معرفت و آگاهی روشن نموده، و آنان ‌را به وظیفۀ خطیر و حیاتی خود که ارشاد و هدایت جامعه و افراد و احیای سنّت و اقامۀ عدل و داد و ابطال ظلم و جور و کار زشت و ناپسند است، متوجّه و متنبّه کرده، و توقّع و مطالبۀ مردم را در تبیین حقّ و افشای ظلم از آنان، گوشزد نموده است.

امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، دو فرع از فروع دین و ضروریّات مذهب است؛ و بدون رعایت این دو مسأله، شیرازۀ شریعت و مدنیّت از هم گسسته می‌شود و قوام اجتماع متزلزل می‌گردد، و جامعه سیر انحطاط و سقوط را در پیش می‌گیرد و ظالم در ظلم و عدوان مستحکم و مظلوم در حرمان خود مستمرّ می‌گردد؛ و در چنین جامعه‌ای استعدادها از وصول به فعلیّت باز می‌مانند و نفوس انسانی از طیّ مراحل رشد، محروم می‌گردند و بوار و هلاکت، مرجع و مآل آنها خواهد بود.

در آیه شریفه می‌فرماید: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و امر به معروف نموده و از کار زشت بر حذر دارند.»[[46]](#footnote-46)

## دفع یک شبهه

عدم تنافی آيه ﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ ...﴾ با آيات مربوط به امر به معروف و نهى از منکر

پس، از اين بيان بدست آمد که اين آيه با آيات دعوت به دين و آيات مربوط به امر به معروف و نهى از منکر هيچگونه منافاتى ندارد، زيرا اين آيه نهى مى‌کند مؤمنين را از اينکه به کار هدايت گمراهان پرداخته و از هدايت خويش بازمانده و در حقيقت در راه نجات مردم خود را به هلاکت بيندازند، علاوه، دعوت به خدا و امر به معروف و نهى از منکر خود يکى از شؤون بخود پرداختن و راه خدا پيمودن و وظيفه الهى را انجام دادن است، با اين حال چه جاى اينست که کسى احتمال دهد آيه مورد بحث با آيات دعوت به دين و امر به معروف و نهى از منکر منافات دارد يا ناسخ آنها است؟ با اينکه خداى سبحان امر به معروف و نهى از منکر را يکى از مشخصات روحى اسلام بلکه يکى از پايه‌هايى ناميده که دين خود را بر آن اساس بنا نهاده و استوار ساخته است، و فرموده: ﴿قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَه عَلى‌ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾[[47]](#footnote-47) و نيز فرموده: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾.[[48]](#footnote-48)

پس بر هر مؤمنى واجب است که مردم را با بصيرت تمام بسوى خدا دعوت نمايد و بعنوان امتثال يکى از واجبات الهى امر به معروف و نهى از منکر نمايد، و در عين حال چنين وظيفه‌اى را هم ندارد که خود را از شدت خشم و غيظ و يا از فرط جد و جهد در هدايت گمراهان به هلاکت اندازد. از اينکه خداى تعالى براى اهل ايمان راهى را فرض کرده که در آن هدايت آنان است، و براى ديگران هم راهى را تقدير نموده که در آن ضلالت آنها است، و نيز از اينکه با جمله" عَلَيْکمْ أَنْفُسَکمْ" مؤمنين را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبى فهميده مى‌شود که راهى که به سلوک آن امر فرموده همان نفس مؤمن است، زيرا وقتى‌ گفته مى‌شود: زنهار راه را گم مکن، معنايش نگهدارى خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اينجا هم که مى‌فرمايد: زنهار که نفسهايتان را از دست دهيد، معلوم ميشود نفس‌ها همان راه هستند نه راهرو، چنان که نظير اين معنا در آيه: ﴿وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾[[49]](#footnote-49) به چشم مى‌خورد.

 طريق انسان به سوى خداوند همان نفس انسان است که به منتهاى مسير مى‌رسد: ﴿وَ أَنَّ إِلى‌ رَبِّك الْمُنْتَهى‌﴾

پس اگر فرمود: بر شما باد نفس‌تان، مقصود اين است که شما ملازمت کنيد نفس خود را از جهت اينکه نفس شما راه هدايت شما است، نه از جهت اينکه نفس يکى از رهروان راه هدايت است، به عبارت ديگر اگر خداى تعالى مؤمنين را در مقام تحريک به حفظ راه هدايت امر مى‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم مى‌شود نفس مؤمن همان طريقى است که بايد آن را سلوک نمايد، بنا بر اين نفس مؤمن طريق و خط سيرى است که منتهى به پروردگار ميشود، نفس مؤمن راه هدايت اوست، راهى است که او را به سعادتش مى‌رساند.

پس آيه مورد بحث مطلبى را بطور روشن بيان کرده است که آيات زيرين به اجمال به آن پرداخته‌اند: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَه وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَه إِنَّ اللَه خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.\* وَ لا تَكونُوا كالَّذِينَ نَسُوا اللَه فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِك هُمُ الْفاسِقُونَ.\* لا يسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ﴾[[50]](#footnote-50)، که دستور مى‌دهد نفس را زير نظر گرفته و اعمال صالح او را که سرمايه و توشه فرداى اوست (و بهترين توشه تقوا است) تحت مراقبت قرار دهند، زيرا براى نفس امروز و فردايى است، و نفس هر آنى در حرکت و در طى مسافت است، و منتهاى سيرش خداى سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب يعنى بهشت.

بنا بر اين بر انسان لازم است که اين راه را ادامه داده و همواره بياد خداى خود باشد و لحظه‌اى فراموشش نکند، چون خداى سبحان غايت و هدف است، و انسان عاقل هدف را از ياد نمى‌برد، زيرا مى‌داند که فراموش کردن هدف باعث از ياد بردن راه است. روى اين حساب اگر کسى خداى خود را فراموش کند خود را هم فراموش کرده و در نتيجه براى روز واپسين خود زاد و توشه‌اى که مايه زندگيش باشد نيندوخته است، و اين همان هلاکت است. رسول اللَه (ص) هم در روايتى که شيعه و سنى آن را نقل کرده‌اند فرموده: من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ ‌هر که خود را شناخت خداى خود را شناخته.[[51]](#footnote-51) و اين معنا نکته‌ايست که دقت زياد و تدبر تمام آن را ثابت مى‌کند، و به اعتبار نزديک است، زيرا انسان در مسير زندگيش اگر چه به هر نقطه‌اى امتداد داشته باشد هيچ همى جز خير و سعادت زندگى خويش ندارد. اگر چه منافع و عوايد کارهايش بظاهر عايد ديگران شود. خداى تعالى هم در اين باره مى‌فرمايد: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها﴾[[52]](#footnote-52)

طريق الی اللَه، طريقى است اضطرارى که مؤمن و کافر در آن گام مى‌نهند: ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ﴾

گفتيم از آيات استفاده مى‌شود: طريق انسان بسوى خداوند همان نفس انسان است، زيرا جز خود انسان چيز ديگرى نيست که طريق انسان باشد، خود اوست که داراى تطوراتى گوناگون و درجات و مراحلى است مختلف، روزى جنين، روزى کودک، زمانى جوان و زمانى پير مى‌شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حيات مى‌دهد، و روزى در قيامت و پس از آن در بهشت و يا در دوزخ بسر مى‌برد، خلاصه اين است آن مسافتى که هر انسان از بدو وجود تا انتهاى سيرش که به مقتضاى آيه کريمه ﴿وَ أَنَّ إِلى‌ رَبِّك الْمُنْتَهى﴾ قرب به ساحت مقدس بارى تعالى است، آن مسافت را مى‌پيمايد. و همين انسان است که در اين خط سير به هيچ جاى قدم نمى‌گذارد، و هيچ راه تاريک و روشنى را نمى‌پيمايد مگر اينکه همه آنها توأم است با اعمالى قلبى که عبارتند از اعتقادات و امور قلبى ديگر، و همچنين توأم است با اعمالى بدنى يا صالح و يا غير صالح، اعمالى که اثرش چه خوب و چه بد توشه فرداى اوست.

پس طريق آدمى بسوى پروردگارش همان نفس اوست، و خداى سبحان غايت و هدف و منتهاى سير اوست، و اين طريق مانند راههاى ديگر اختيارى نيست، و اصولا براى اين طريق، شبيه و نظيرى نيست تا کسى يکى از آن دو را انتخاب و اختيار کند، بلکه اين طريق همانطورى که از آيه ﴿يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّك كادِحٌ إِلى‌ رَبِّك كدْحاً فَمُلاقِيهِ﴾[[53]](#footnote-53) استفاده مى‌شود طريقى است اضطرارى، و چاره‌اى جز پيمودن آن نيست، طريقى است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل، و خلاصه همه و همه در آن شرکت دارند. آيه شريفه هم نمى‌خواهد مردم را سفارش و تحريک کند که از پيمودن آن سر نپيچند. و بعبارت ديگر چنان نيست که کسانى که راه را سلوک نمى‌کنند مورد نظر آيه باشند و آيه بخواهد آنها را از اين سرپيچى نهى کند، زيرا گفتيم همه در راه هستند و به کسانى که کج روى مى‌کنند گفته مى‌شود درست راه برو و خلاصه مى‌خواهد مؤمنين را به حقيقتى که از آن غفلت داشته‌اند آگهى دهد.

## تأثير بارز التفات و توجه به اين مسير در عمل انسان

همانطورى که گفتيم اين حقيقت، حقيقتى خارجى و مانند ساير حقايق تکوينى ثابت و لا يتغير است و علم اشخاص و جهلشان در بود و نبود آن دخالت ندارد، ليکن التفات و توجه داشتن‌شان هم بى‌اثر در عمل آنان نيست بلکه تاثير بارزى در عمل آنها دارد و معلوم است که يگانه مربى نفس انسان همان عمل اوست، عمل است که نفس را مطابق سنخ خود بار مى‌آورد، عمل است که اگر با واقع و نفس الامر و غايتى که ايجاد و صنع براى آن بود مطابقت و سازگارى داشته باشد نفسى که با چنين عملى استکمال کند نفسى سعيد و نيکبخت بوده و پاداش تمامى زحماتى که متحمل شده و نتيجه همه مساعيش را در مى‌يابد و در اين راه خسران و ضررى نمى‌بيند. و ما راجع به اين معنا در بسيارى از مواضع اين کتاب بطورى که جاى شبهه‌اى نماند بيان بيشترى نموده‌ايم، اينک در اينجا نيز بمنظور توضيح و مقدار مناسب اشاره به آن نموده و مى‌گوييم:

انسان مانند ساير مخلوقات موجودى است تحت تربيت الهى، به طورى که هيچ شانى از شؤون او از نظر پروردگار دور نيست کما اينکه خداى تعالى فرموده: ﴿ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيتِها إِنَّ رَبِّي عَلى‌ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[[54]](#footnote-54) و اين تربيت، تربيتى است تکوينى، نظير تربيتى که خداى سبحان در غير آدميان و جميع کائنات در مسيرى که همگى بسوى خداى خود دارند اعمال نموده، و خودش فرموده است: ﴿أَلا إِلَى اللَه تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾[[55]](#footnote-55)و چگونگى اين تربيت بين هيچ موجودى و موجود ديگرى تفاوت ندارد، زيرا اين صراط صراطى است مستقيم، و امرى است متشابه، و شامل جميع کائنات، هم چنان که فرموده: ﴿ما تَرى‌ فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ﴾[[56]](#footnote-56).

و خداى سبحان سرانجامى را که کار آدمى از جهت سعادت و شقاوت و رستگارى و حرمان به آنجا منتهى مى‌شود مبنى بر احوال و نفسانياتى نموده، که آن احوال خود مبنى بر اعمالى است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و يا تقوا و فجور تقسيم مى‌شود، کما اينکه فرموده: ﴿وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها \* فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكاها \* وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها﴾[[57]](#footnote-57).

بنا بر اين همين آيات هم بطورى که مى‌بينيد مسير و راهى را فرض کرده که يکسر آن نفس معتدل و ساده، و يکسر ديگرش رستگارى و يا محروميت است، آن گاه اين دو نتيجه يعنى رستگارى يا محروميت را مبنى بر تزکيه نفس و آلودگى آن نمود، (و معلوم است که اين تزکيه و آلودگى نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است) آن گاه فضيلت و رذيلت را مبنى بر تقوا و فجور يعنى عمل نيک و بدى کرده که آيات مذکور خوبى و بدى آنها را از فطريات و انسان را از جانب خداوند ملهم به آن دانسته است.

خلاصه اين آيات از شکل و چگونگى نفس تعدى ننموده و نفس را همانطور که هست موجودى دانسته معتدل و ساده، موجودى که تقوا و فجور را به آن نسبت مى‌دهند، موجودى که با فجور آلوده و با تقوا تزکيه مى‌شود، آرى نفس همان مخلوقى است که انسان از ناحيه آن و به ملاحظه آن محروم و يا رستگار مى‌شود، و اين معنايى که قرآن بيان نموده همانطورى که گفتيم و فهميديد معنايى است مطابق با مقتضاى تکوين، ليکن چنان نيست که عموم مردم در درک اين معنا يکسان باشند.

## اختلاف مردم در مقام" تذکر" و درک اين حقيقت که در طريق و مسير «الى اللَه» هستند

و بعبارت ديگر کسانى که تنبه دارند و متذکرند به تذکرى که هرگز دستخوش نسيان نشود با کسانى که غفلت دارند، و واقعيتى را که هيچ آنى از آن جدا نيستند (يعنى اينکه در زندگى در حال پيمودن راهى هستند که يک قدم نمى‌توانند از آن تخطى کرده يا يک لحظه آن را ترک گفته پا از آن بيرون نهند) را درک نمى‌کنند يکسان نيستند، چنان که خداى تعالى فرموده: ﴿هَلْ يسْتَوِي الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يعْلَمُونَ إِنَّما يتَذَكرُ أُولُوا الْأَلْبابِ﴾[[58]](#footnote-58) و نيز فرموده:

﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُداي فَلا يضِلُّ وَ لا يشْقى‌ \* وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً \* وَ نَحْشُرُهُ يوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى‌ \* قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمى‌ وَ قَدْ كنْتُ بَصِيراً \* قالَ كذلِك أَتَتْك آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كذلِك الْيوْمَ تُنْسى‌﴾[[59]](#footnote-59).

و اين اختلاف در درک براى اين است که متذکر به اين حقيقت هر لحظه که به ياد آن مى‌افتد و متوجه مى‌شود که نسبت به خداى خويش در چه موقفى قرار دارد و نسبت او با ساير اجزاى عالم چه نسبتى است، نفس خود را مى‌يابد که منقطع و بريده از غير خداست و حال آنکه غير متذکر چنين درکى ندارد و همين متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم مى‌يافت و نيز مى‌يابد که در برابرش حجابهايى است که کسى را جز پروردگارش به آن حجابها مساس و دسترسى و احاطه و تاثير نيست تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجابها است پروردگارى که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش مى‌کند، و هم از پيش روى بوسيله قدرت و هدايت بسوى خود مى‌کشاند، و نيز نفس خود را مى‌يافت که با پروردگار خود خلوتى دارد که مونسى و دوستى جز او برايش نيست.

اينجا است که معناى جمله‌اى که بعد از جمله: ﴿عَلَيكمْ أَنْفُسَكمْ لا يضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ يعنى جمله ﴿إِلَى اللَه مَرْجِعُكمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكمْ بِما كنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[[60]](#footnote-60) و نيز معناى اين کلامش را که فرمود: ﴿أَ وَ مَنْ كانَ مَيتاً فَأَحْييناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيسَ بِخارِجٍ مِنْها﴾[[61]](#footnote-61) به خوبى درک مى‌کند. و اينجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبوديت و مقام توحيد مهاجرت نموده و اگر عنايت الهى دستگيرش شود و توفيق شامل حالش گردد شرک و اعتقاد به موهومات و دورى از خدا و تکبر شيطانى و استغناى پوشالى و خيالى را يکى پس از ديگرى به توحيد و درک حقايق و نزديکى به خدا و تواضع رحمانى و فقر و عبوديت تبديل مى‌نمايد. و ما گر چه از نظر اينکه موجودى خاک‌نشين و دل بسته به علايقى هستيم که ما را از درک حقايق مشغول نموده و نمى‌توانيم آن طور که بايد اين حقيقت را هم درک نماييم، و ما را مانع مى‌شود از اينکه به جاى اهتمام به فضلات اين دنياى فانى که کلام الهى در بيانات خود آن را جز لهو و لعب‌ معرفى ننموده چنان که در سوره انعام فرموده: ﴿وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾[[62]](#footnote-62)و در سوره نجم فرموده: ﴿ذلِك مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾[[63]](#footnote-63) غوطه‌اى در درياى حقايق بزنيم الا اينکه اعتبار صحيح و بحث زياد و تدبر کافى ما را به تصديق کليات اين معنا بطور اجمال وادار مى‌سازد اگر چه به تفصيل آن احاطه پيدا نکنيم، (و خداوند هدايت کننده است).

اين بود توضيح در باره نکته‌اى که آيه مورد بحث اشاره به آن نموده است، و گويا ما در اين توضيح از حد اختصار تجاوز نموديم، بنا بر اين به همان مقدار که بيان شد قناعت نموده، بر سر اصل مطلب رفته و مى‌گوييم:

## احتمالات ديگرى در معناى آيه شريفه: ﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكمْ أَنْفُسَكمْ ...﴾

ممکن هم هست آيه را به خطاب اجتماعى حمل نموده و گفت که روى سخن در جمله ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مجتمع مؤمنين است، و در نتيجه مراد از اينکه فرمود: ﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ﴾ اصلاح وضع اجتماعى جامعه اسلامى و مهتدى به هدايت الهيه دين شدن و معارف دينيه و عمل صالح و شعائر عامه اسلاميه را حفظ کردن است، چنان که فرمود: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَه جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾[[64]](#footnote-64)و ما در تفسير آن بيان کرديم که مراد از اين اعتصام دسته جمعى، همان اخذ ه کتاب و سنت است، و نيز بنا بر اين حمل، مراد از ﴿لا يضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ همانطور که گفتيم اين است که جامعه مسلمين ايمن است از اضرار مجتمعات گمراه و غير مسلمان، بنا بر اين لازم نيست مسلمين خود را به تعب انداخته و بيش از حد متعارف در انتشار و تبليغ اسلام جديت بخرج دهند، و يا مراد اين است که جائز نيست مسلمين از ديدن اينکه مجتمعات گمراه بشرى همه در شهوات و تمتع از مزاياى زندگى باطل خود فرو رفته‌اند نسبت به هدايت دينى خود دلسرد گردند، زيرا مرجع همه‌شان بسوى خداست و بزودى خداى تعالى آنان را به آنچه که کرده و مى‌کنند خبر مى‌دهد.

بنا بر اين احتمال، آيه شريفه مورد بحث جارى مجراى آيه: ﴿لا يغُرَّنَّك تَقَلُّبُ الَّذِينَ كفَرُوا فِي الْبِلادِ \* مَتاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ﴾[[65]](#footnote-65) و همچنين آيه: ﴿وَلا تَمُدَّنَّ عَينَيك إِلى‌ ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا﴾[[66]](#footnote-66) خواهد بود.

در اينجا ممکن است از جمله: ﴿لا يضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ از نظر اينکه منفى در آن يعنى جمله: گمراهان بشما ضرر نمى‌رسانند مطلق است، و صفت و عمل معينى از آنها نيست اين معنا را استفاده کرد که کفار هيچ وقت نمى‌توانند به جامعه اسلامى پرداخته و آن را بصورت جامعه غير اسلامى در آورند، بعبارت ديگر ممکن است معناى آيه اين باشد که: شما اى مسلمين هدايت خود را حفظ کنيد، و بدانيد که گمراهان هيچوقت نمى‌توانند با قوه قهريه خود مجتمع اسلامى شما را به يک مجتمع غير اسلامى تبديل کنند.

بنا بر اين احتمال، آيه مورد بحث در مقام بيان مطلبى است که آيه ﴿الْيوْمَ يئِسَ الَّذِينَ كفَرُوا مِنْ دِينِكمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ﴾[[67]](#footnote-67) و آيه: ﴿لَنْ يضُرُّوكمْ إِلَّا أَذىً وَ إِنْ يُقاتِلُوكمْ يُوَلُّوكمُ الْأَدْبارَ﴾[[68]](#footnote-68)در صدد بيان آنند.

جمعى از مفسرين گذشته گفته‌اند که مفاد آيه، ترخيص و تجويز ترک دعوت دينى و تبليغ و امر به معروف و نهى از منکر است، و گفته‌اند که آيه مختص است به زمان و حالى که شرط دعوت و امر به معروف و نهى از منکر که همان ايمنى از ضرر است موجود نباشد، و در اين باره روايات زيادى هم نقل کرده‌اند که ما بزودى در بحث روايتى آينده به آنها اشاره مى‌کنيم، و لازمه اين تفسير اين است که جمله ﴿لا يضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ کنايه باشد از نبودن تکليف يعنى شما خود پايدار در دين باشيد و بدانيد که آنان بشما ضررى نمى‌رسانند، يعنى از ناحيه ايشان تکليفى متوجه شما نمى‌شود. و گرنه متضرر شدن مجتمع اسلامى از ناحيه شيوع گمراهى و کفر و فسق آنها قابل انکار و جاى شک نيست.[[69]](#footnote-69)

اين معنايى است که بعضى از مفسرين سلف براى آيه کرده‌اند، و ليکن معنايى است بسيار بعيد، و سياق آيه به هيچ وجه با آن سازگار نيست، چون لسان آيه لسان مخصص عمومات امر به معروف و نهى از منکر نيست، ناسخ هم نمى‌تواند باشد، زيرا آيات دعوت به دين و امر به معروف و نهى از منکر قابل نسخ نيستند.[[70]](#footnote-70)

## لزوم تأسیس نهاد امر به معروف و نهی از منکر

و لذا در حکومت اسلام باید نهادی با همین نام تأسیس شود که تبلیغات اسلامی را به احسن وجه متکفّل گردد؛ و از افراد مجتهد جامع الشرائط و شاخص به زیِّ صلاح و تقوا و آگاه بر شرایط جامعه و زمان، در پیشبرد این هدف راقی، استمداد نماید، تا شعارها و تبلیغات در سطح جامعه با موازین شرع و مسیر اولیای الهی منطبق گردد و از افراط و غلوّ و تفریط جلوگیری شود. و خدای ناکرده شعارها با مصلحت اندیشی‌های دنیوی و آراء و هواهای نفسانی، ساخته و پرداخته نشوند؛ و اذهان مردم عوام و نوجوانان و جوانان، با تزریق آموزه‌های احساسی و بی‌مایه و بدون پایه و اساس شریعت و عقلانیّت، منحرف نگردند و به بیراهه نروند و در خدمت گروه‌ها و اشخاص سود جو و دنیا پرست، قرار نگیرند.

بنابراین، مسأله امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، یکی از اساسی‌ترین محورهای شکل گیری جامعه بر اساس آموزه‌های وحیانی است؛ و متصدّی آن باید اعلم و افقه و ابصر و اشجع از همۀ افراد جامعه باشد، و اشخاصی که از طرف او مجری تبلیغ و ترویج اوامر و نواهی می‌گردند، باید افرادی خبیر و اهل بصیرت باشند، تا قوام مُلک و ملّت بر میزان اعتدال و اتقان شکل پذیرد و دست فرصت‌طلبان از تخریب و تحریف اذهان و نفوس قطع گردد.[[71]](#footnote-71)

## نتیجه گیری

 [در پایان نگاهی به برخی روایات عالیة المضمون که به نزله نتیجه گیری از این بحث می باشد ، انداخته؛ جان کلام را در بیانات شیوای کلام جستجو می کنیم.

### نگرش دقیق به کیفیت امر به معروف و نهی از منکر

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

وَ أْمُر بِالمعروفِ تَكنْ مِن أَهلِهِ. و أَنكرِ المُنكرَ بِيدك و لِسانِك. و باينْ مَن فَعَلَهُ بِجُهدِك. و جاهِدْ في اللَه حَقَّ جِهادِهِ. و لا تَأخُذْك في اللَه لَومَةُ لَائِمٍ. و خُضِ الغَمَراتِ لِلحَقّ حَيثُ كانَ.و تَفَقَّهْ في الدّين؛ «پیوسته امر به معروف و توصیه به کار نیکو را در نظر داشته باش، تا خود نیز از جمله نیکوکاران و صالحین گردی و از انجام عمل زشت و خلاف رضای الهی، مردم را بر حذر بدار، و با آنان به صورت تنبیه و تذکّر برخورد نما، و از کسی که به انجام کار خلاف مبادرت می‌ورزد، فاصله بگیر و او را از خود طرد نما. و در راه خدا و اطاعت از دستورات الهی و پیاده کردن رضا و خواست او با تمام وجودت، به‌پا خیز (با قلب و زبان و عمل)، و از سرزنش ملامت کنندگان بیم و هراسی به دل راه مده. و برای احقاق حق و عمل به آن، از سختی‌ها و موانعی که بر سر راهت قرار می‌گیرد نهراس، و تا جایی‌که سعۀ وجودی و قدرت فراگیری و توان تحقیق و شرایط محیط به تو اجازه می‌دهد، در فهم و معرفت آموزه‌های دینی و مبانی شریعت و وحی نهایت سعی و اهتمام خویش را بنمای.»[[72]](#footnote-72)

### تعامل صلح آمیز در کلام امام صادق علیه السّلام

امام صادق علیه السلام فرمودند:

وَ لَا تَدَعْ مَا تَعْلَمُهُ يقِيناً مِنْ نَفْسِك بِمَا تَشُك فِيهِ مِنْ غَيرِك‌؛

يعنى: تا توانى در پى اصلاح خود باش و از عيبهاى نفس خود فارغ نشده و ازاله آن به جزم از خود نکرده، در پى عيب ديگران که مشکوک فيه است، مباش. و ازاله عيوب نفس به جزم و قطع، محال، و معلّق به محال، محال.

وَ كنْ رَفِيقاً فِي أَمْرِك بِالْمَعْرُوفِ وَ شَفِيقاً فِي نَهْيِك عَنِ الْمُنْكرِ؛

و در اوقات مخالطت و معاشرت با مردم، اگر از مصاحب و رفيق ترک واجبى يا ارتکاب محظورى به ظهور رسد، از روى هموارى و ملايمت، امر به معروف و نهى از منکر، به عمل آر. نه از روى غلظت و تندى. و شرايط امر به معروف و نهى از منکر، به تفصيل خواهد آمد، ان شاء اللَه تعالى.

وَ لَا تَدَعِ النَّصِيحَةَ فِي كلِّ حَالٍ؛

و ترک مکن، نصيحت مردم را در همه حال. يعنى: بايد اختلاط و معاشرت تو با مردم، از غشّ خالى باشد و از کدورت أغراض زائفه عارى و خالى باشد. يا آن که در همه حال از نصيحت و پند مردم فارغ مباش، يا از نصيحت خود و غير فارغ مباش.

قال اللَه تعالى: ﴿وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾؛ [[73]](#footnote-73)

چنانکه خداوند عزيز فرموده است که: و از براى مردم، تا توانى و تا قدرت دارى، پى نيکى باش، خواه از گفتار و خواه از کردار.

وَ اقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسِيك وُصْلَتُهُ ذِكرَ اللَه وَ تَشْغَلُك أُلْفَتُهُ عَنْ طَاعَةِ اللَه. يعنى: قطع کن اختلاط را با کسى که، اختلاط او موجب فراموشى باشد از حقّ و الفت و مؤانست با او، مانع طاعت و بندگى خدا باشد.

فَإِنَّ ذَلِک مِنْ أَوْلِیاءِ الشَّيْطَانِ وَ أَعْوَانِهِ؛ چرا که اين چنين جماعت، از اولياى شيطان هستند و اعوان و مددکاران شيطان هستند و هر که با ايشان مصاحبت و مجالست مى‌نمايد، مثل ايشان مى‌شود که: الصّحبة تؤثّر.

وَ لَا یحْمِلَنَّک رُؤْیتُهُمْ إِلَى الْمُدَاهَنَةِ عَلَى الْحَقِّ فَإِنَّ ذلِک هُوَ الْخُسْرانُ الْعَظِيمُ؛ و بايد وا ندارد تو را، ديدن و مصاحبت اين جماعت که اولياى شيطان هستند، به مسامحه کردن نزد خلق. يعنى: هر گاه امثال اين جماعت را مى‌بينى از ايشان دورى کن، خصوص در وقت حضور ديگرى. چه، هر گاه تو مسامحه کردى و با امثال اين جماعت اختلاط نمودى، هر چند از مجالست ايشان ضرر به تو نرسد، امّا ديگران که ديدند که تو با ايشان مخالطت و مجالست مى‌کنى، دلير مى‌شوند و جرات مى‌کنند و مصاحبت با ايشان مى‌نمايند و مسامحه تو باعث خسران ايشان مى‌شود.[[74]](#footnote-74)

### روایتی دیگر

امام صادق علیه السلام:

مَنْ لَمْ ینْسَلِخْ عَنْ هَوَاجِسِهِ وَ لَمْ یتَخَلَّصْ مِنْ آفَاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَوَاتِهَا وَ لَمْ یهْزِمِ الشَّيْطَانَ وَ لَمْ یدْخُلْ فِي کنَفِ اللَه وَ أَمَانِ عِصْمَتِهِ لَا یصْلُحُ لَهُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْکرِ؛

حضرت امام صادق عليه السّلام مى‌فرمايد که: هر که از خود سلب نکرده باشد خواهش‌هاى نفسانى را و از آفات نفس و مهلکات آن، خلاصى نيافته باشد و التجا به حفظ و حمايت الهى نبرده باشد و در هر وقت از اوقات، خلاصى خود را از چنگ آن ديو لعين از جناب احديّت استغاثه ننمايد، صلاحيت امر به معروف و نهى از منکر کردن ندارد.

لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ یکنْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَکلَّمَا أَظْهَرَ أَمْراً یکونُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَ لَا ینْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ؛

يعنى: هر که اصلاح نفس خود نکرده باشد و به صفات مذکوره موصوف نباشد، هر امر به معروف و نهى از منکر که مى‌کند، حجّت مى‌شود بر خودش و او را ردّ به خودش خواهند کرد، در دنيا يا در آخرت. و خواهند گفت: اگر آن چه تو مى‌گفتى اگر راست بود چرا خود نمى‌کردى؟ و آن چه ديگران را از ارتکاب او منع مى‌کردى، اگر بد بود چرا خود امتناع نمى‌کردى؟ و هر چه گويد از موعظه و نصيحت به مردم، اثر نخواهد کرد و از گفته او نفع به کس نخواهد رسيد.

قال اللَه تعالى: ﴿أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكمْ﴾[[75]](#footnote-75)؛

چنانکه خداوند عالم در مقام تعبير و سرزنش اين جماعت مى‌فرمايد: آيا امر مى‌کنيد شما مردم را به نيکوئى و خود فراموش مى‌کنيد...!؟

وَ يُقَالُ لَهُ یا خَائِنُ أَ تُطَالِبُ خَلْقِي بِمَا خُنْتَ بِهِ نَفْسَک وَ أَرْخَيْتَ عَنْهُ عِنَانَک‌؛

و مى‌گويد جناب احديّت، به اين واعظان غير متّعظ که: اى خائنان بدکار، و اى خيانتکاران ضايع روزگار، آيا طلب مى‌کنيد از بندگان من آن چه به خود کرده‌ايد.

يعنى: چنانکه خيانت به نفس خود کرده‌ايد و فريب خود داده‌ايد، مى‌خواهيد که فريب ايشان نيز بدهيد و از براى تحصيل مآرب و حاجات خود، ارخاى عنان به ايشان مى‌کنيد و مى‌خواهيد که ايشان را از راه ببريد!؟

رُوِی أَنَّ ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِی سَأَلَ رَسُولَ اللَه عَنْ هَذِهِ الْآیةِ: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكمْ أَنْفُسَكمْ لا يضُرُّكمْ من ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾[[76]](#footnote-76)

روايت است که أبو ثعلبه روزى از حضرت پيغمبر صلّى اللَه عليه و آله، از معنى آيه پرسيد.

فَقَالَ صلّى اللَه عليه و آله: وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَک حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحّاً مُطَاعاً وَ هَوًى مُتَّبَعاً وَ إِعْجَابَ کلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْک بِنَفْسِک وَ دَعْ أَمْرَ الْعَامَّةِ؛

حضرت در جواب سائل فرمود که: امر کن و ترغيب نما مردمان را به واجبات و مستحبّات، و منع کن و بازدار بدکاران را از محرّمات و منهيّات، و صبر کن بر مکاره و مصائب، هر چه به تو رسد، و هرگز خود را از اين شغل امر معروف و نهى منکر فارغ مدار، مگر وقتى که بيابى مردمان را حريص بر دنيا و مطيع نفس امّاره، و به رأى و اعتقاد خود، مستقلّ باشند و گوش به سخن علما نکنند، و وعظ و نصيحت در ايشان اثر نکند، پس در اين وقت بر تو است که دست از امر معروف و نهى از منکر، کشيده دارى و ملازم اصلاح نفس خود باشى.

ممکن است که مراد اين باشد که به امر معروف و نهى منکر مشغول باش، تا وقتى که بيابى نفس خود را مثل ديگران موصوف به صفات ذميمه، که ديگر امر معروف و نهى منکر مکن و مشغول اصلاح خود شو، که به حکم: «من لم يصلح»، تا کسى اصلاح خود نکرده باشد، اصلاح غير نمى‌تواند کرد، و شرط تأثير وعظ و پند، پند گرفتن است. و تا ديگ، خود گرم نشود، آب را گرم نمى‌کند.

وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ یحْتَاجُ إِلَى أَنْ یکونَ عَالِماً بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَارِغاً مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ عَمَّا یأْمُرُهُمْ بِهِ وَ ینْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحاً لِلْخَلْقِ رَحِيماً رَفِيقاً بِهِمْ دَاعِياً لَهُمْ بِاللُّطْفِ و حُسْنِ الْبَیانِ عَارِفاً بِتَفَاوُتِ أَخْلَاقِهِمْ لِيُنَزِّلَ کلًّا مَنْزِلَتَهُ بَصِيراً بِمَکرِ النَّفْسِ وَ مَکايِدِ الشَّيْطَانِ صَابِراً عَلَى مَا یلْحَقُهُ لَا يُکافِيهِمْ بِهَا وَ لَا یشْکو مِنْهُمْ وَ لَا یسْتَعْمِلُ الْحَمِیةَ وَ لَا یغْتَاظُ لِنَفْسِهِ مُجَرِّداً نِیتَهُ لِلَّهِ مُسْتَعِيناً بِهِ وَ مُبْتَغِياً لِوَجْهِهِ فَإِنْ خَالَفُوهُ وَ جَفَوْهُ صَبَرَ وَ إِنْ وَافَقُوهُ وَ قَبِلُوا مِنْهُ شَکرَ مُفَوِّضاً أَمْرَهُ إِلَى اللَه نَاظِراً إِلَى عَيْبِهِ؛

مى‌فرمايد که: هر که مى‌خواهد امر معروف و نهى منکر کند، محتاج است به چند چيز:

اوّل: عالم باشد به حلال و حرام و ساير احکام خمسه. و تميز ميان ايشان کرده باشد، وگر نه ممکن است که امر کند به منکر و نهى کند از معروف، و موجب عذاب و عقاب او گردد.

دوّم: خود مرتکب مناهى و تارک اوامر نباشد، وگر نه چنانکه گذشت، اثر نخواهد کرد.

سوّم: از روى اخلاص و اعتقاد درست باشد و مغشوش به أغراض فاسده و اعراض کاسده نباشد، وگر نه نتيجه او غير فظاعت آخرت و شناعت دنيا نخواهد بود.

چهارم: از روى رحم و شفقت باشد، نه از روى صاحب کمالى و غرض علم و اظهار استعداد، وگر نه نتيجه او نيز مثل نتيجه سابق، غير خسران نخواهد بود.

پنجم: از روى حکمت باشد و هر کسى را موافق حال او و مناسب طور او با او معامله کند، مثل کسانى که راه به عبادت نبرده‌اند و حلاوت بندگى الهى‌ نچشيده‌اند. امثال اين جماعت را به يک بار به عبادات شاقّه تکليف نکند، که موافق حکمت نيست و باعث نفرت ايشان مى‌شود.

ششم: از مکر نفس و کيد شيطان، غافل نشود و از حوادث و سوانح روزگار هر چه رو دهد، ملازم صبر و شکر باشد، و اگر از مردم و از کسانى که در مقام اصلاح ايشان است، حرکت ناملايمى نسبت به واعظ واقع شود، در مقام تلافى و تدارک نشود، و شکوه ايشان به کس نکند، و اظهار عبوس و ترشرويى ننمايد، و از غلظت و تندى و درشتى احتراز کند، و نيّت خود را از أغراض فاسده خالص دارد، و عوض همه اينها از خدا خواهد. و اگر با او مخالفت نمايند و جفا کنند، صبر کند. و اگر موافقت نمايند و گفته او را قبول کنند، شکر کند. و در همه حال کار خود به خدا گذارد و از عيب خود غافل نباشد.[[77]](#footnote-77)

1. سوره فرقان (٢٥) آیات ٥٦ و ٥٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره توبه (٩) آیه ١٢٢. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره مائده (٥) آیه ٦٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره مائده (٥) آیات ٧٨ و ٧٩. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره مائده (٥) آیه ٤٤. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره توبه (٩) آیه ٧١. [↑](#footnote-ref-6)
7. تحف العقول، ص ٢٣٧. [↑](#footnote-ref-7)
8. تاریخ الکبیر، طبری، ج ٧، ص ٢٩٨. [↑](#footnote-ref-8)
9. مفاد و معنای یک کلمه از صد کلمه از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در کتاب شرح ابن میثم بحرانی علی المائة کلمة لأمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب علیه السّلام، تعلیق و تصحیح محدّث ارموی، ص ٥٩، الکلمة الخامسة، قوله علیه السّلام:

رَحِمَ اللَه امرَأً عَرَفَ قَدرَهُ و لَم یَتَعَدَّ طَورَهُ؛ «رحمت پروردگار بر کسی که اندازۀ خود را بداند و از حدود خویش تجاوز ننماید.» [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره آل عمران (٣) آیه ١٠٤. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره اعراف (٧) آیه ١٥٩. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره نحل (١٦) آیه ١٢٠. [↑](#footnote-ref-12)
13. الکافی، ج ٥، ص ٥٩. [↑](#footnote-ref-13)
14. وسائل الشّیعة، ج ١٦، ص ١٦٠. [↑](#footnote-ref-14)
15. اسرار ملکوت ج ١، ص ١١٤ ـ ص .١٥٣ [↑](#footnote-ref-15)
16. غرر الحکم و درر الکلم، ص ٢٢٥. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره آل عمران (٣) آیه ١٥٩. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره طه (٢٠) آیات ٤٣ و ٤٤. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره آلعمران (٣) آیه ١١٨. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره مائده(٥) آیه ٨. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره نساء (٤) آیه ١٣٥. [↑](#footnote-ref-21)
22. مغازى واقدی، ج ٣، ص ١٠٥٦ و ص ١٠٥٧؛ سيره حلبيه، ج ٣، ص ١٦٣؛ بحارالأنوار، ج ٦، ص ٦٣٢ از دلائل النّبوة بيهقى، و إعلام الورى، ص ١٣١. [↑](#footnote-ref-22)
23. ولايت فقيه در حکومت اسلام، ج ٤، ص ٢٧. [↑](#footnote-ref-23)
24. الدرّ المنثور، ج ٢، ص ٣٠٠ به نقل ترجمه تفسير الميزان، ج ٦، ص ١٢٢. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره مائده (٥) آیه ٧٨. [↑](#footnote-ref-25)
26. تفسير عيّاشى، ج ١، ص ٣٣٥، ح ١٦١ ـ ١٦٢. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره مائده (٥) آیه ٨٢. [↑](#footnote-ref-27)
28. المیزان، ج ٦، ص ١٢١. [↑](#footnote-ref-28)
29. لمعات الحسين علیه السّلام، ص ١٥. [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره مائده (٥) آیه ٦٣. [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره طه (٢٠) آيه ٥٠. [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره هود (١١) آيه ٥٦. [↑](#footnote-ref-32)
33. اسرار ملکوت، ج١، ص ١٣٧. [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره اعراف (٧) آیه ٥٨. [↑](#footnote-ref-34)
35. ترجمه تفسير الميزان، ج٣ ص ٥٧٧. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره طه (٢٠) آیه ٤٤. [↑](#footnote-ref-36)
37. مطلع انوار ج ٤، ص ٢٦٨. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره بقره (٢) آیه ١٩٥. [↑](#footnote-ref-38)
39. مطلع انوار ج٤، ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره رعد (١٣) آیه ١٧. [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره مائده (٥) آیه ١٠٥. [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره تحریم (٦٦) آيه ٦. [↑](#footnote-ref-42)
43. منتهى الآمال، ج ٢، احوالات حضرت امام زين العابدين، ص ١١. [↑](#footnote-ref-43)
44. نهج البلاغة، خطبه ٦٧، و از طبع مصر و تعليقه شيخ محمّد عبدُه، ج ١، ص ١١٧ و ١١٨ [↑](#footnote-ref-44)
45. روح مجرد، ص ٦٣٥. [↑](#footnote-ref-45)
46. حیات جاوید، ص ١٠٣. سوره آل عمران (٣) آیه ١٠٤. [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره يوسف (١٢) آیه ١٠٨. [↑](#footnote-ref-47)
48. سوره آلعمران (٣) آیه ١١٠. [↑](#footnote-ref-48)
49. سوره انعام (٦) آیه ١٥٣. [↑](#footnote-ref-49)
50. سوره حشر (٥٩) آیات ١٨ ـ ٢٠. [↑](#footnote-ref-50)
51. در تفسير الميزان، ج ٦، ص ١٨٢ در بحث روائى در ذيل آيه ﴿يأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْکمْ أَنفُسَکمْ﴾ آوردهاند: «در «غُرر و دُرر» آمدى روايت شده است از اميرالمؤمنين عليه السّلام که فرمود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ.»

أقول [علاّمه طهرانی]: و شيعه و عامّه از پيمبر هم روايت کردهاند. و آن حديثى است مشهور؛ و بعضى از علماء گفتهاند: تعليق به محال است و مفادش استحاله معرفت نفس است به خاطر استحاله احاطه علميّه به خداوند سبحانه. و اين گفتار مردود است اوّلًا به قول پيمبر صلّى اللَه عليه و آله و سلّم در روايت دگر: أعْرَفُکمْ بِنَفْسِهِ أعْرَفُکمْ بِرَبِّه؛ و ثانياً به اينکه اين حديث در معنى عکس نقيض قول خداوند تعالى می‌باشد که: ﴿وَ لَا تَکونُوا کالَّذِينَ نَسُوا اللَه فَأَنسَيهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾

حضرت علاّمه درباره اين حديث بحث جامعى فرمودهاند، و در ص ١٨٦ روايات کثيرهاى در اين باره شاهد و دليل گرفتهاند.

و اين حديث، نيز در «مرصاد العباد» طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ص ٣، و ١٧٤، و ١٨٥، و ٤١٣، و ٥٣٥ آمده است. [↑](#footnote-ref-51)
52. سوره إسراء (١٧) آیه ٧. [↑](#footnote-ref-52)
53. سوره انشقاق (٨٤) آیه ٦. [↑](#footnote-ref-53)
54. سوره هود (١١) آیه ٥٦. [↑](#footnote-ref-54)
55. سوره شورَى (٤٢) آيه ٥٣. [↑](#footnote-ref-55)
56. سوره ملک (٦٧): ٣ [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره شمس (٩١) آیات ٧ ـ ١٠. [↑](#footnote-ref-57)
58. سوره زمر (٣٩) آیه ٩ [↑](#footnote-ref-58)
59. سوره طه (٢٠) آیات ١٢٣ ـ ١٢٦. [↑](#footnote-ref-59)
60. سوره مائده (٥) آیه ١٠٥. [↑](#footnote-ref-60)
61. سوره انعام (٦) آیه ١٢٢. [↑](#footnote-ref-61)
62. سوره انعام (٦) آیه ٣٢. [↑](#footnote-ref-62)
63. سوره نجم (٥٣) آیه ٣٠. [↑](#footnote-ref-63)
64. سوره آلعمران (٣) آیه ١٠٣. [↑](#footnote-ref-64)
65. سوره آلعمران (٣) آیات ١٩٦ و ١٩٧. [↑](#footnote-ref-65)
66. سوره طه (٢٠) آیه ١٣١. [↑](#footnote-ref-66)
67. سوره مائده (٥) آیه ٣. [↑](#footnote-ref-67)
68. سوره آلعمران (٣) آیه ١١١. [↑](#footnote-ref-68)
69. تفسير المنار، ج ٧، ص ٢١١. [↑](#footnote-ref-69)
70. ترجمه تفسير الميزان، ج٦، ص ٢٤٢ ـ ٢٥٠. [↑](#footnote-ref-70)
71. حیات جاوید، ص ١٠٤. [↑](#footnote-ref-71)
72. نهج البلاغة (صبحي صالح)، ص ٣٩٢، خطبه ٣١. [↑](#footnote-ref-72)
73. سوره بقره (٢) آیه ٨٣. [↑](#footnote-ref-73)
74. مصباح الشريعة، ص ٤٢: الباب التاسع عشر في المعاشرة [↑](#footnote-ref-74)
75. سوره بقره (٢) آیه ٤٤. [↑](#footnote-ref-75)
76. سوره مائده (٥) آیه ١٠٥. [↑](#footnote-ref-76)
77. مصباح الشريعة، ص ١٨: الباب السابع في الأمر بالمعروف و النهي عن المنک [↑](#footnote-ref-77)